

بذر

شماره بیست و یکم - آبان ۱۳۸۶

نشریه دانشجویی بذر

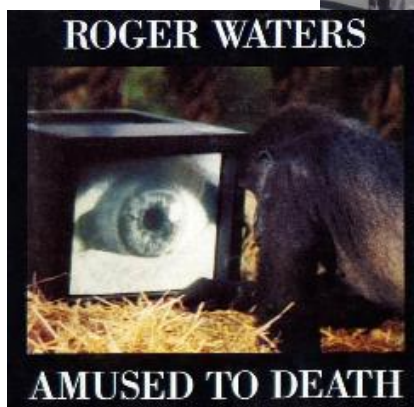
همکاران این شماره: سورنا هدایت، افشین کوشا، رها کیا، رویا سرکش،
مارال هشیار، بارید کیوان، پیام دامون

www.bazr۱۳۸۴.com

Email: bazr۱۳۸۴@gmail.com

■ ضربآهنگ جنگ؛ ضربآهنگ جنبش! صفحه ۲

■ حادثه ای که آئینه یک جامعه است!
(پیرامون قتل زهرا بنی عامری) صفحه ۴



■ بازخوانی یک ترانه: «به تلویزیون چشم دوخته بودیم...» صفحه ۹

■ بیانیه دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک صفحه ۵

■ بیانیه دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب صفحه ۶

■ رشد مقاومت در مقابل روند فاشیستی در دانشگاه های آمریکا صفحه ۷

■ فرهنگ اصطلاحات فلسفه و تنوری: "طبقه" صفحه ۱۴

■ آگاهی "خودبخودی - بورژوازی" و آگاهی "طبقاتی - کمونیستی" کارگران - بخش دوم صفحه ۱۸

■ پیوست: گزارش های ارسالی صفحه ۲۱

ضرب‌آهنگ جنگ؛ ضرب‌آهنگ جنبش!

افشین کوشا - سورنا هدایت

(۱)

روند کشمکش میان جمهوری اسلامی و دولت آمریکا شتاب گرفته است. هر آن احتمال آن هست که با جنگی دهشتناک روبرو شویم.

امروزه ایران به نقطه تقاطع رقابت های امپریالیستی بدل گشته است. تسلط یا عدم تسلط بر منطقه ای که در آن ایران واقع شده است، می تواند طلوع یا غروب یک قدرت امپریالیستی را رقم زند. چانه زنی ها و درگیری های لفظی میان سران روسیه و آمریکا در طی روزهای اخیر خود موید این امر است. این نکته که ولادیمیر پوتین ریاست جمهوری روسیه اذعان می دارد که هیچ کشوری در منطقه (آذربایجان) مجاز نیست که خاک خود را در اختیار کشوری دیگر (آمریکا) در راستای حمله به یکی از کشور های منطقه (ایران) قرار دهد و جرج بوش در پاسخ به او بر این نکته پافشاری می کند که قضیه هسته ای ایران می تواند به وقوع جنگ جهانی سوم منتهی شود، خود بیان گر حقایقی زیادی پیرامون اهمیت استراتژیک ایران برای کشور های قدرتمند است. البته موافقت و یا مخالفت روسها با جنگ ربطی به دفاع از حقوق انسانی مردم ایران ندارد. فراموش نکنیم که علی رغم اینکه پوتین در سفر خود به تهران امتیازاتی گرفت تغییر عقیده روس ها در قبال گرفتن امتیازات مشخص از آمریکا چندان دور از ذهن نیست.

به عقیده صاحب نظران سفر سه ساعته و غیر مترقبه وزیر خارجه روسیه به تهران که بلافاصله بعد از پایان بازدید المرت نخست وزیر اسرائیل از ایران رخ داد هدفی جز اتمام حجت با جمهوری اسلامی نمی تواند داشته باشد. این سفر می تواند به واسطه فشار غرب و در ازای صرف نظر کردن آمریکا از احداث پایگاه های موشکی در اروپا باشد. حمله به ایران بدون رضایت روس ها چندان عملی و منطقی به نظر نمی رسد.

از سوی دیگر در سطح بین المللی شاهد تنش چین که در این دعوی به واسطه منافع اقتصادی و ژئوپولیتیکی خود طرف جمهوری اسلامی را گرفته با همتای آمریکایی خود هستیم. اعطا جایزه به رهبر مذهبی تبت که به نوعی ابوزیسیون دولت چین هم هست و برگزاری مانور نظامی سنگین در تایوان که توام با نمایش سلاح های آمریکایی بود بخش هایی از درگیری لفظی مابین چین و آمریکا را به نمایش در می آورد.

بر خلاف جنگ آمریکا علیه عراق که اتحادیه اروپا حمایت قاطع نکرده بود، این بار اتحادیه اروپا هم بر طبل خطرناک جنگ می کوبد. نیکولا سارکوزی ریاست جمهوری فرانسه تاکید می کند که ایران اتمی قابل تحمل نیست و در صورت لزوم برای جلوگیری از آن باید به بدترین گزینه متوسل شد. او در ادامه صحبت هایش می گوید که بدترین گزینه جنگ است. تونی بلر نخست وزیر سابق بریتانیا که امروزه از معماران اصلی سیاست خارجی بریتانیاست جمهوری اسلامی را با دولت آلمان نازی دهه ۳۰ مقایسه می کند و خواستار مقابله با رشد فاشیسم در ایران می شود. گولدن براون نخست وزیر کنونی بریتانیا هم اخیرا بار دیگر بر غیر قابل تحمل بودن ایران اتمی تاکید کرد. کشور های دیگر اروپا نظیر هلند هم پس از سخنان سارکوزی با کمال میل به ابراز حمایت از او پرداخته اند.

اظهارات مناقشه بر انگیز احمدی نژاد در نفی هولوکاست، پشتیبانی رژیم ایران از نیروهای اسلامی در لبنان و فلسطین هیزم برای این آتش افروزی فراهم می کند. اسرائیل پاشنه آشیل غرب است و امنیت آن برای کشور های غربی از امنیت خود آن کشورها مهم تر است.

معرفی مقرارت تنبیهی جدید دولت آمریکا که منجر به قرار دادن سپاه پاسداران و سپاه قدس (سازمان وابسته به سپاه در عراق) در لیست تروریستی و اعمال تحریم ها علیه نهادهای وابسته به سپاه و بانک های ایرانی شده است، دست دولت آمریکا را برای سازماندهی عملیات نظامی بر ضد جمهوری اسلامی بازتر کرده است. چرا که دولت آمریکا مجاز است که در هر ثانیه ای خودسرانه به مواضع "دشمنان تروریستی" خود حمله نماید. این حقیقت که آمریکا از سپاه قدس به عنوان یک نیروی مهاجم به عراق نام می برد زمینه استفاده از ماده ۵ اساسنامه سازمان ملل که به شورای امنیت اجازه به کار بردن تمامی اهرمها از جمله اهرم نظامی بر ضد یک کشور متجاوز را می دهد، فراهم آورده است. به این ترتیب علاوه بر مناقشه هسته ای، بهانه های دیگری هم برای آغاز جنگ تدارک دیده شده است. به باور تحلیل گران روزنامه واشنگتن پست سخنان اخیر دیگ چنی معاون رئیس جمهوری آمریکا پیرامون ایران تداعی کننده شرایط در دوره پیش از حمله نظامی به عراق است. به مضحکه گرفتن احمدی نژاد در دانشگاه کلمبیا آمریکا و نام بردن از او به عنوان یک دیکتاتور خود تلاشی بود در جهت آماده کردن افکار عمومی آمریکا برای یک جنگ جدید.

استغفای علی لاریجانی از ریاست شواری عالی امنیت ملی و رهبری تیم مذاکره کننده اتمی ایران و جایگزینی جلیلی که از نزدیکان احمدی نژاد و دست راست او در سیاست خارجی است منعکس کننده نا امید شدن جمهوری اسلامی از مذاکرات است. در طی ماههای اخیر تلاشهای زیادی در جهت پیشبرد مذاکرات شد که این مذاکرات همگی با شکست روبرو شده است. جناح هایی از داخل حاکمیت موسوم به پراگماتیست (مصلحت اندیشان) تلاش هایی در جهت سازش با آمریکا به عمل آوردند اما تا کنون به نظر می آید همه این تلاش ها با شکست روبرو شدند. نباید فراموش کرد که گفتمان آمریکا در شرایط کنونی گفتمان جنگ است و کوتاه آمدن جمهوری اسلامی مورد قبول آمریکایی ها نمی شود. کما اینکه قبول تمامی شرایط آمریکا در سال ۲۰۰۳ توسط خاتمی با اقبال کمی در میان هیات حاکمه آمریکا روبرو شد.

منطق نظام امپریالیستی و نیازهای آن و قوانین حاکم بر رقابت جهان سرمایه داری به آمریکا حکم می کند که برای تامین سرکردگی خود بر جهان و تجدید ساختار سرمایه، جنگی دیگر را در منطقه خاورمیانه تدارک ببیند. اما شکستها و ضعفهای آمریکا و رقابت جویی های دیگر قدرتهای امپریالیستی، محدودیتهای زیادی را برای اجرای طرحهای جنایتکارانه بوش بوجود آورده است.

رابطه بین خواستن و توانستن ساده و مستقیم الخط نیست. حل این تضاد منوط به گذر از راهی دشوار، پر پیچ و خم و غیر قابل پیش بینی است. این امر برای امپریالیسم آمریکا نیز صادق است. از یکسو خواهان جنگ دیگری است از سوی دیگر توانایی هایش برای پیشبرد پیروزمندانه این جنگ بشدت محدود شده است. شکستهای قسمی در عراق، عرض اندام های روسیه و چین، اوجگیری بحران اقتصادی در آمریکا (و همچنین ایران)، اختلافات درون هیات حاکمه آمریکا همه

هر یک از جنبش‌های توده ای را با توجه به نقاط قوت و ضعف آن دریافت و وظایف فعالین آگاه و چپ را در هر یک از جنبشها روشن کرد.

(۳)

در اوضاع خطیر کنونی، با توجه به موقعیت عینی و ذهنی حاکم بر جنبش دانشجویی، این جنبش می تواند نقش مهمی در تحولات سیاسی جاری ایفا کند. **جنبش دانشجویی به عنوان سیاسی ترین و رادیکالترین جنبش موجود می تواند در اتحاد با توده های وسیع مردم بسیاری از حساب و کتابهای امپریالیستها و مرتجعین داخلی را بر هم زند.**

موج نوین مبارزاتی که از آغاز سال تحصیلی علیرغم سرکوبهای گسترده، بسیاری از دانشگاههای کشور را فرا گرفته، می تواند مقدمه یک جنبش سیاسی، سراسری و همگانی باشد. استقبال درخور از احمدی نژاد در دانشگاه تهران، مبارزه قدرتمندانه دانشجویان پلی تکنیک، مبارزه متحدانه دانشجویان شاهرود و اهواز و دانشکده علامه، اعتراض به قتل دکتر زهرا بنی عامری در دانشگاه همدان، همگی نشانگر توان و روحیه بالای یک جنبش تازه نفس است. **در اینجا جا دارد که به دانشجویان مبارز پلی تکنیک درود بفرستیم که شجاعانه پرچم رزم انقلابی را در دست گرفته و الهام بخش دیگر دانشگاههای کشور شده اند.**

علیرغم تلاشهایی که تا کنون صورت گرفته جنبش دانشجویی هنوز از پراکندگی، عدم تشکل مستقل و فقدان اتحاد و تشکل سراسری رنج می برد. اینکه جنبش دانشجویی بتواند بر ضعفها و محدودیتهای خود فائق آید اساسا به نقش فعالین چپ در این جنبش گره خورده است. فعالین چپ دانشگاه باید به صفوف خود سر و سامانی دهند، از پاره ای گنج سربها و محافظه کاریهای رایج دوری کنند و این جرات و جسارت را بخود دهند که حول یک پلتفرم سیاسی انقلابی، توده های وسیع دانشجو را متحد کنند و مبارزات گسترده سازمان دهند. مبارزه اخیر دانشجویان پلی تکنیک یک نمونه مثبت است که باید تلاش کرد که در دیگر دانشگاهها فراگیر شود.

اگر دانشجویان چپ وظیفه متحد کردن توده های دانشجو را بر عهده خود نینند، هر آن خطر آن هست که جریانات سازشکار و اصلاح طلبی چون ملی مذهبی ها یا دیگر انواع و اقسام لیبرالها سوار بر این موج نوین مبارزاتی شوند و این جنبش را از وظایف پایه ای اش باز دارند و آنرا به بیراهه های یکی از ایندو دو قطب ارتجاعی سوق دهند.

سازمان دادن اتحاد گسترده (که معنایش متحد شدن با نیروهای سکولار مردمی است) **بدون وجود مراکز یا هسته های مستحکم میسر نیست.** هر چقدر جرم یک ستاره بهم پیوسته تر و فشرده تر باشد میدان مغناطیسی اش گسترده تر و قوی تر است. این امر در رابطه با پیشبرد مبارزه انقلابی هم صدق می کند. بهم پیوستگی و فشردهگی به معنای آن است که باید فعالین چپ دانشگاه به درک روشن و علمی از مارکسیسم دست یابند. این امر منوط بدان است که فضای زنده، شاداب و فعالی ایجاد شود تا میان گرایشات مختلف درون چپ جدل دوستانه صورت گیرد؛ تا درک همگی از اهداف عمومی چپ و مارکسیسم ارتقا یابد. بدون برخورد میان گرایشات مختلف هسته محکم شکل نمی گیرد. این از ضروریات مبارزه است. کم بهایی به این امر موجب تضعیف چپ خواهد شد.

از سوی دیگر **بدون دخالت گری سیاسی در مهمترین امور روز جامعه و تاثیر گذاری بر جمع گسترده و متحد کردنش**

موانعی است که آمریکا با آنها روبروست و می تواند در روند جنگ طلبی آمریکا اخلاخل بوجود آورد.

اما تاریخ امپریالیسم سرشار از دوره هایبست که با دیوانگی ها و ریسکهای بزرگ رقم خورده است. دیوانگی و ریسکی که ریشه در منطق سود و هرج و مرج سرمایه دارانه دارد. "یا بمیر یا توسعه بیاب"؛ "برای اینکه نابود نشوی دست به نابودی بزرگ بزن" این است منطق سرمایه و سرمایه داری! به همین دلیل باید انتظار اینرا هم داشت که امپریالیسم آمریکا با سازماندهی جنایت بزرگی دیگر، بخوهد شانس خود را در قمار خاورمیانه یک بار دیگر امتحان کند تا بر محدودیتهای اش فائق آید. به همین دلیل نباید بهیچوجه به احتمال آغاز جنگ علیه ایران کم بهایی داد. خطر جنگ واقعی است.

در مقابل، جمهوری اسلامی نیز علیرغم تمایل ذاتی اش به سازش با آمریکا، به گوشه رانده شده و تنها راه بر سر قدرت ماندن خود را در جنگ با آمریکا می بیند. اگر چه جناحهایی از رژیم (به رهبری رفسنجانی) خواهان آنند که به سازشی مهم با آمریکا برسند اما جناح غالب بر طبل جنگ می کوبد و برخورد نظامی با آمریکا را تنها چاره حفظ جمهوری اسلامی می داند. این جناح خود را به حمایتهای احتمالی روسیه و چین دلگرم می کند. حمایتهایی که براحتی می تواند باد هوا شود.

اختلافات درون جناحهای حاکم، به همراه رشد نارضایتی عمومی مردم و شروع بحران اقتصادی بشدت رژیم را در موقعیتی ضعیف و شکننده قرار داده است. بی جهت نیست که طرحهای عوامفریبانه ای چون "دولت مهرورزی"، "بردن پول نفت بر سر سفره مردم" و "وحدت ملی" یکی پس از دیگری یا ورشکسته از آب در آمدند و یا یک شبه در آتش خشم مردم همانند شورش شبانه بنزین سوزانده شدند.

(۲)

تنها راه جلوگیری از یک جنگ بی حاصل و خانمان سوز و جنایتکارانه تشدید مبارزه رادیکال است و تنها راه بدل کردن جنگ ارتجاعی به ضد خود - زمانی که آغاز شد - نیز تشدید مبارزه رادیکال مردم است. این تنها سیاست صحیح در قبال جنگهای ارتجاعی است. اما عملی کردن این سیاست (علیرغم پیچیدگی ها بسیار) در درجه اول وابسته به میزان فعالیت نیروهای آگاه جامعه است. وابسته به این است که تا چه حد مبارزات مردم با افق و دورنمای سیاسی صحیح و روشن در هم آمیزد.

در شرایط کنونی، **سرنوشت جامعه گره خورده است به اینکه چگونه نیروی یا قطب سومی مستقلانه و بدون تردید و تزلزل در قبال دو قطب آمریکا و جمهوری اسلامی سر بلند کند و چشم اندازی انقلابی را پیشروی جامعه ترسیم کند.**

این قطب تنها از دل تشدید مبارزات توده ای علیه مرتجعین داخلی و دخالتگری های خارجی رشد و تکامل می یابد. گسترش مبارزات مردم در گوشه و کنار کشورمانند شورش بنزین، اعتصاب کارگران هفت تپه و اوجگیری جنبش دانشجویی زمینه مساعدی برای شکل گیری یک قطب انقلابی فراهم می آورند. اما واقعیت این است که علیرغم گستردگی نسبی این مبارزات، جنبشهای توده ای و نیروهای انقلابی هنوز در موقعیتی نیستند که بتوانند تاثیرات تعیین کننده بر روند اوضاع داشته باشند.

خطر اینجاست! ضرباهنگ جنبش هنوز قادر نیست بر ضرباهنگ جنگ فائق آید. بدون توجه به این مسئله اضطراری نمی توان به ضروریات سیاسی روز پاسخ داد و نقش و جایگاه

حادثه ای که آئینه یک جامعه است!

قتل دختر جوان دانشجوی در مقر نیروهای انتظامی همدان

رویا سرکش

امروز جمعه ۲۰ مهر ۱۳۸۶ است: زهرا بنی عامری پزشک فارغ التحصیل دانشگاه پزشکی تهران روز تعطیل خود را آغاز می کند پس از یک هفته کار بعنوان پزشک کارآموز در روستاهای اطراف همدان و معالجه بیماران محروم این مناطق دور افتاده.

زهرا شاید لحظه ای فراموش کرده بود که او زن است، شاید در آن لحظه فراموش کرده بود که او دانشجویی فارغ التحصیل در حال خدمت به هموطنان محروم و ستمدیده خود افتاده است، شاید فراموش کرده بود که او فقط به همین دو دلیل "مجرم" است و شاید فراموش کرده بود که هر آن می تواند توسط نیروهای "امر به معروف و نهی از منکر" که وظیفه اصلی شان رسیدگی به این دوجرم است، ربوده شود و شاید هم فراموش کرده بود که عشق در این مملکت ممنوع است.

امروز صبح جمعه است و زهرا با فریاد و اعتراض توسط ماموران "کنترل زنان و جوانان و سرکوب آنان" در مقابل چشم مردم به داخل ماشین کشیده شد...

امروز دوشنبه ۲۳ مهر است: خبرنگار بوعلی سینا مرگ زهرا را اعلام می کند و سپاه پاسداران استان همدان این خبر را شایعه ای علیه امنیت ملی اعلام کرد!

اما زهرا بنی عامری، دیگر در میان نیست؛ و پیکر بی جانش باقی ماند تا گواهی شود بر امنیت کامل نظام زن ستیز و آگاهی ستیز و ناامنی تک تک دختران این سرزمین! به گفته پزشک قانونی زهرا روز بعد از دستگیری، شنبه شب ۲۱ مهر در مرکز بسیج همدان فوت کرده است. فرقی نمی کند که زهرا خودکشی کرده یا به قتل رسیده باشد، در هر دو حالت عاملین مرگ (یعنی ماموران انتظامی) مشخص اند.

مرگ زهرا بنی عامری یک حادثه در میان هزاران حادثه روزانه نیست. قتل زهرا آئینه موقعیت هزاران زن و دختر جوان دانشجویست که وجودشان به خودی خود به معنای به خطر انداختن این نظام است. نظامی که در آن دانشجویان بعنوان گل های سر سبد جامعه دسته دسته روانه زندان می شوند، نظامی که دانشجویان بعنوان منبع آگاهی عامل ناامنی هستند. جامعه ای که دختران دانشجو بعنوان گل سر سبد پویایی و شکوفایی جامعه تحت عناوین متنزل کردن نظام دستگیر و مجازات می شوند.

نظامی که در مقابل جنبش رشد یابنده دانشجویی مستاصل شده و گمان می کند که با سرکوب و خشونت می تواند چشمه های زلال آگاهی و سرکشی این جنبش را نابود کند.

سپاه پاسداران همدان پس از اینکه نتوانست جسد زهرا را انکار کند، اعلام کرد زهرا خودکشی کرده است، همانگونه که در مورد اکبر محمدی دانشجوی مبارز دیگری در دو سال پیش اعلام شد که در سلول زندان سکنه کرده است. شاید بتوان با این دروغها برای مدتی، برخی را آرام کرد. اما جنبش دانشجویی در اعتلای چند سال گذشته خود این روش های سرکوبگرانه را شناخته است و مبارزات پیگیرش تا کنون پاسخ درخوری به این جنایات بوده است.

برانگیختن شان به مبارزه، هسته محکم انسجام و استحکام خود را از دست خواهد داد. چرا که تجربه کسب نخواهد شد، رشدی صورت نخواهد گرفت، آبدیدگی در کار نخواهد بود و مهمتر از همه اهداف بزرگ و عالی حاصل نخواهد شد.

(۴)

دوران خطیر، وظایف خطیر به همراه می آورد. وظایف خطیر، خطرات خود را به همراه دارد. بی جهت نیست که ما در چنین شرایطی با دو روحیه متضاد در میان فعالین چپ دانشگاهها روبرو هستیم. اقلیتی محدود تحت عنوان هزینه ندادن گرایش به این دارند که شمشیرها را غلاف کنند و خود را کنار کشند و منتظر نتیجه مبارزه میان بیرها شوند و پس از روشن شدن نتیجه به میدان آیند. این وعده ای توخالی است چرا که این گرایش پیشاپیش شکست قطعی خود را قبول کرده است. استفاده از کلمات چپ و کارگری ذره ای از ضعف ذاتی این گرایش نمی کاهد. بدون شرکت در نبردهای امروز نمی توان انتظار شرکت در نبردهای فردا را داشت. کسی که امروز در نبردهای کوچکتر حاضر به پرداخت هزینه نیست فردا هم در نبردهای بزرگتر هزینه ای نخواهد پرداخت. وانگهی اگر ما امروز هزینه ای تقبل نکنیم فردا جامعه ما هزینه های سنگینی را خواهد پرداخت. صحبت از زندگی صدها هزار انسان و آوارگی میلیونها نفر است.

در مقابل گرایش فوق بدرستی، با گرایش دیگری روبرو هستیم که حداکثر تلاش خود را انجام می دهد که از هم اکنون صحنه مبارزه را به نفع خود شکل دهد. مبارزات امروز زمین تمرینی است برای مبارزات بزرگتری که در راهست. تنها با حضور در میدان است که می توان به ارزیابی صحیح و واقعی از تناسب قوای میان رژیم و مردم دست یافت و کمتر هزینه پرداخت یا از پرداخت هزینه های اضافی و بیمورد احتراز کرد.

فراموش نکنیم که تنها نیروها و جنبشهایی توانستند در تاریخ نقش موثر و تعیین کننده ایفا کنند که جرات آنرا بخود دادند که تاج پیروزی را از کف شیران درنده برابیند.

در شرایط کنونی جنبش دانشجویی وظیفه خطیر سازماندهی جنبشی سراسری علیه جنگ و دیکتاتوری علیه دخالتهای خارجی و استبداد داخلی را بر عهده دارد. شعار "نان، صلح، آزادی" باید توسط جنبش دانشجویی در میان کلیه جنبشهای توده ای فراگیر شود. این جنبش باید مردم را از خطرات یک جنگ خانمان سوز آگاه سازد، با مرتجعین اسلامی خط کشی مشخص و معین کند. مدافع حقوق پایه ای کارگران و زحمتکشان و آزادی زنان و جدایی دین از دولت باشد. از دیدگاه ولای دفاع از منافع اکثریت مردم ایران شعار وحدت خلق ها را سر دهد و با تمام صور ناسیونالیسم و شوونیسم مخالفت کند. استقلال سیاسی و تشکیلاتی و ادامه کاری از اهمیت حیاتی برای جنبش دانشجویی برخوردار است. وابستگی سیاسی به جریانات غیر مردمی که منافع مردم ایران را به خطر می اندازند و برخورد منفعلانه می تواند این جنبش تازه نفس را به عقب راند.

۱۶ آذر در راهست. باشد تا یکبار دیگر پرچم سرخ مبارزه را متحدانه برافرازیم و شعار "نان، صلح، آزادی" را در کلیه دانشگاهها و سراسر ایران طنین افکنیم. ■

برای اطلاع رسانی

بیانیه دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک به مناسبت آغاز سال تحصیلی

سال تحصیلی جدید را در شرایطی آغاز می کنیم که بیش از چهار ماه است سه دانشجوی پلی تکنیک، احمد قصابان، مجید توکلی، و احسان منصوری در شرایطی غیر انسانی تحت شکنجه های شدید جسمی و روحی در زندان به سر می برند. پویان محمودیان، مقداد خلیل پور، مجید شیخ پور، علی صابری و عباس حکیم زاده پنج دانشجوی دیگر دانشگاه نیز چندین ماه را در شرایطی مشابه در اوین گذراندند. علاوه بر این به دنبال وقایع سال گذشته دانشگاه بیش از ۱۰۰ نفر از دانشجویان به کمیته انضباطی احضار شده اند، بیش از ۱۰ نفر به یک یا چند ترم محرومیت از تحصیل محکوم شده اند، ۷ نفر به دانشگاه ممنوع ورود شده اند، بیش از ۲۵ نفر از اسکان در خوابگاه محروم شده اند. گناه دانشجویان آزادی خواهی است.

اعتراض به سلب آزادی های انسانی از سنت های دیرینه در دانشگاه بوده است. سانسور نشریات دانشجویی و توقیف شان، تعلیق فعالیت های فرهنگی هنری، تعیین شیوه پوشش دانشجویان، تصمیم گیری درباره روابط دانشجویان دختر و پسر در دانشگاه و حتی رفتارهای آنان در خوابگاه ها و در یک کلام تحمیل سبک زندگی مطلوب حاکمیت بر دانشجویان معنایی جز سلب آزادی انسانی ندارد. اما مبارزات دانشجویی نباید و نمی تواند به مسایل صرفاً دانشجویی اکتفا کند بلکه باید در حین پیگیری مطالبات صنفی، مناسبات غیر انسانی که بر زندگی وی حاکم است را بشناسد. دانشجو بیش از آنکه دانشجو باشد عضوی از جامعه است. سرکوب و تعرض در دانشگاه کاملاً متأثر از سرکوب و تعرض حاکمیت در جامعه است. پوشش اجباری در دانشگاه، توقیف نشریات دانشجویی و بازداشت بی سابقه دانشجویان در امتداد گشت های ارشاد در خیابان ها، سانسور مطبوعات و بازداشت کارگران، زنان و معلمان است. دانشگاه جدای از جامعه نیست. وقایع دانشگاه را نمی توان با منتزع نمودن آن از جامعه بررسی و تحلیل کرد. پس مبارزات دانشجویی نباید مبارزاتی با اهداف صرفاً روبنایی باشد. دانشجویان باید در حین مبارزه با روبنای مناسبات اجتماعی، زیربنای این مناسبات را هدف قرار دهد. اعتراض به سلب آزادی بیان، اعتراض به ستم جنسیتی و ... باید پیش درآمدی باشد بر مبارزه طبقاتی. البته باید دانست مبارزات دانشجویان برای رسیدن به هدف نهایی که همان نابودی جامعه طبقاتی است باید در پیوند با مبارزات اصیل طبقاتی قرار گیرد. دانشجویان افرادی از طبقات مختلف اجتماع و دارای منافع طبقاتی متفاوت و متضاد هستند. پس دانشجو طبقه محسوب نمی شود. از این رو دانشگاه هرگز نمی تواند پیشرو مبارزاتی اصیل باشد.

اولین گام در راه مبارزات دانشجویی ایجاد تشکل مستقل دانشجویی است. تشکلی که ساخته دست حاکمیت است، تشکل دانشجویی نیست، مزدور حاکمیت است. تشکلی که با توسل به بخشی از حاکمیت سعی در مقابله با سرکوب حاکمیت دارد، پیاده نظام بخشی از حاکمیت است و بنابراین نمی تواند مستقل باشد. همچنین جماعتی که برای بهبود وضعیت موجود، چشم انتظار مداخله بیگانگان است نه تنها تشکل دانشجویی نیست، بلکه سرباز بیگانگان و منفور دانشجویان است.

تشکل دانشجویی خاستگاه، مواضع و اهدافی کاملاً مشخص و روشن دارد. چنین تشکلی مطالبات اصیل انسانی را پیگیری می کند. پیگیری این مطالبات جز به دست تشکلی رادیکال ممکن نیست. چرا که رادیکالیسم همانا دست بردن به ریشه هاست و رهایی جز با دست بردن به ریشه ها ممکن نیست.

پیش به سوی رهایی
زنده باد آزادی و برابری

دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک

جنبش دانشجویی هزاران زهرا را در میان خود دارد، هزاران عزت مصلی نژاد، هزاران هزار گل سرسید دیگر ...

جنبش دانشجویی می داند که عقوبتی دو چندان پسران دانشجو در انتظار دختران دانشجویان است. چنانچه زهرا نه فقط دستگیر شد، در زندانی نشد، زهرا نه فقط دستگیر شد، در مرکز بسیج همدان مورد تجاوز جمعی قرار گرفت، به زهرا تجاوز شد تا ابتدا روح سرکش او را بعنوان یک دختر دانشجو درهم شکنند؛ و سپس موجبات مرگش را فراهم آوردند تا پیکرش را نابود کنند تا به خیال خود درسی شود برای سایر دختران دانشجو.

اما مرگ زهرا بنی عامری نیستی است بر جنبش دانشجویی تا این رنج و اندوه را با قدرتی شگرف در اعتراضی گسترده و پیگیر به این جنایات به نمایش گذارد.

آخرین فریاد زهرا بنی عامری از دل تاریک خاک روزنه ای بسوی ما گشوده است و ما را فرا می خواند تا خبر این جنایات را به گوش همگان برسانیم، جنبش اعتراضی را علیه این جنایت سامان دهیم و داد خواهی کنیم. قتل زهرا و اعتراض به آن باید به برگی دیگر از پیوند جنبش دانشجویی و زنان بدل شود. ■

منتشر شد:

بذر

نام کتاب : ارزش اضافه

مؤلف : مارتا هارنکر

صفحه آرائی : بنفشه آراین

ناشر : بذر

لایتنو گرافی ، چاپ و

صحافی : انتشارات بذر

شمارگان : ۵۰۰ نسخه

نوبت چاپ اول شهریور

۱۳۸۶

ارزش ۴۰۰ ریال

سیاستها و نسخه های گوناگون و ارتجاعی آنان قادر نخواهد بود مبارزه ای پیروزمند را به سرانجام رساند. نباید اجازه داد که جناحهای مختلف قدرت حاکم، جنبش دانشجویی را به پیاده نظام خویش تبدیل و آنرا به خود ضمیمه کنند. نباید اجازه داد دور دیگری از مبارزه دانشجویان و فداکاری های آنها به پای چنین جریاناتی نوشته شوند. توهم جنبش دانشجویی به افق سازشکارانه و تماماً واپس گرایانه جناحهای به اصطلاح منتقد «درون حکومتی» تنها فعالان این جنبش را به مسلخ سرکوب و بی افقی می کشاند. همچنانکه می تواند این سه دانشجوی زندانی را قربانی اصطکاک منافع و نبرد قدرت جناحین حاکمیت جمهوری اسلامی دانست.

پس از شکست اپوزیسیون راست طرفدار غرب در پیشبرد برنامه های سیاسی خود در ایران، گرایشات راست و لیبرالی درون حاکمیت (از قبیل احزابی چون کارگزاران، جبهه مشارکت، اعتماد ملی و بقایای نهضت آزادی) با به راه انداختن کمپینی کثیف علیه فعالین رادیکال دانشجویی، با توسل به تحریک نیروهای سرکوب دولتی و نزدیک به دولت موجود، به تقلایی مزبوحانه در جهت مصادره جنبش دانشجویی در خدمت رقابتهای انتخاباتی و فرا انتخاباتی خود با جناح حاکم بر همین «دولت» (!) افتاده اند. ضروری ست جنبش رادیکال دانشجویی، با اتکا به بدنه دانشجویان، به منظور حفظ استقلال خود در مواجهه با جناحین قدرت حاکم و در برابر فرایند تغذیه تمامیت رژیم از نیروی فکری و مادی این جنبش و تضعیف نیروهای مترقی اجتماعی مقاومت نمایند.

باز هم تأکید می کنیم، امروز تنها اتحاد استراتژیک جنبشهای اجتماعی، جنبش کارگری و افشار زحمتکش جامعه، زنان و دانشجویان و همبستگی آنها برای پیشبرد **مبارزه ای رادیکال، سازش ناپذیر، متشکل و هدفمند و مرزبندی صریح سیاسی با جناحهای مختلف قدرت و دخالت دولتهای خارجی، به ویژه آمریکا و متحدانش**، می تواند تضمین کننده پیروزی بر استبداد و به کرسی نشاندن آزادی و برابری باشد.

ما دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب دانشگاههای ایران، ضمن پافشاری بر خواست آزادی فوری دانشجویان زندانی پلی تکنیکی (قصابان، توکلی، منصور) و فراخواندن دانشجویان به مبارزه برای رهایی آنان و محکومیت هر نوع استدعا و استمداد از شخصیتها و نهادهای حاکمیت، برای آزادی دانشجویان، خواستار تحقق بدون قید و شرط مطالبات زیر می باشیم:

- ۱- آزادی فوری دانشجویان دربند و کلیه زندانیان سیاسی
- ۲- لغو کلیه احکام کمیته های انضباطی و تمامی تضییقات و اقدامات سرکوبگرانه علیه فعالین دانشجویی
- ۳- حذف فضای پادگانی و نظامی حاکم بر دانشگاه و آزادی فعالیتهاى اجتماعى و سیاسى در دانشگاه
- ۴- آزادی برپایی تشکلهای مستقل دانشجویی، به عنوان ظرف اعمال اراده دانشجویی و **لغو انحصار تشکلهای حکومتی در دانشگاهها**
- ۵- لغو هرگونه تبعیض بر مبنای جنسیت در دانشگاه و لغو هرگونه جداسازی جنسیتی
- ۶- تحقق تمامی خواسته های صنفی دانشجویان

دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب دانشگاههای ایران



برای اطلاع رسانی بیانیه دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب دانشگاههای ایران

پیرامون احکام صادره برای سه دانشجوی پلی تکنیک

تنها راه تداوم و پیروزی جنبش، مبارزه پیگیرانه است. امروز در شرایطی که سر می بریم که جامعه و جنبش های اجتماعی در موقعیتی خطرناک و سرنوشت ساز قرار گرفته اند. همگان می دانند که تعرضی وسیع به ابتدایی ترین حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی در جریان است. هدف اصلی این تعرض سبانه چیزی جز امحاء و نابود سازی جنبش های اجتماعی آزادی خواه و معترض به وضعیت موجود نیست. قرار است دور دیگری از بقاء حاکمیت بر ویرانه این جنبشها استوار شود. استراتژی همیشگی حاکمیت در مقابل جنبشهای آزادی خواه که همواره چیزی جز سرکوب عریان نبوده است، به واسطه ترس از تعمیق و رادیکالیزه شدن این جنبشها و بر متن تشدید تخاصمات خارجی و دست بالا پیدا کردن رژیم در این تخاصمات، به برکت سیاستهای امپریالیستی آمریکا و متحدینش در منطقه، اوج گرفته است. جنبش کارگری و اعتراضات معلمان و دیگر افشار زحمتکش جامعه به شدت سرکوب می شود و مبارزین آن راهی زندان می شوند. خواسته های برحق جنبش زنان لگدمال می شود و دستگیری فعالان این جنبش شدت می یابد. به بهانه برقراری امنیت اجتماعی، حرمت انسانی شهروندان عادی جامعه پایمال می شود.

نوک تیز پیکان این حمله، اما متوجه دانشگاه و جنبش دانشجویی ست. نظم حاکم به خوبی می داند که بدون سرکوب تمام عیار جنبش دانشجویی، که اساساً سویه ای سیاسی دارد و معطوف به ایجاد تغییرات رادیکال سیاسی و اجتماعی ست، عقب راندن جامعه ممکن نیست. تحمیل خفقان به جامعه بدون درهم شکستن بلندگوی رسای اعتراض آزادی خواهانه آن - یعنی دانشگاه - ممکن نیست. در عین حال در طرف مقابل نیز عقیم گذاشتن سیاست سرکوب و از بین بردن فضای نظامی حاکم بر جامعه بدون مبارزه ای پیگیرانه، قاطع، متشکل و هدفمند ممکن نیست. بدون شك جنبش دانشجویی سهم بزرگی در به پیش راندن این مبارزه و به پیروزی رساندن آن بر دوش دارد. در این میان جنبش دانشجویی بدون اتخاذ استراتژی، سیاست و افقی رادیکال و سازش ناپذیر، در تمایز با جناحهای مختلف حکومتی و همچنین دولتهای خارجی و در تقابل با

رشد مقاومت در مقابل روند فاشیستی در دانشگاه های آمریکا

مارال هشیار

در روزهای ۲۲ تا ۲۶ اکتبر در ۱۰۰ دانشگاه آمریکا هفته «آگاهی در مورد فاشیسم اسلامی» برگزار می شود. شخصی به نام «دیوید هوروویتز» مبتکر این هفته «آگاهی» است.*

دیوید هوروویتز یکی از فعالین سیاسی وابسته به نومحافظه کاران (نئونکان ها) در آمریکا و از هواداران سرسخت سیاست جنگ «علیه تروریسم» است (جنگی که آمریکا برای جهانگشایی و امپراتور سازی براه انداخته است. اشغال افغانستان در اکتبر ۲۰۰۱ نقطه آغاز این جنگ بود). تخصص هوروویتز در راه انداختن کارزار «پاکسازی» در دانشگاه های آمریکاست. روش او انگ زدن، مرعوب کردن و از کار بیکار کردن استادان مترقی است. هدفش در نطفه خفه کردن استادان و مخالف خواندن هرگونه اعتراض دانشجویی علیه «جنگ علیه تروریسم» است. قبل از این، هوروویتز با حمله به گروه ها فمینیستی و انجمن های دانشجویان مسلمان در دانشگاه شناخته شده بود. او کتابی با عنوان، «پروفیسورها- ۱۰۱ تن از خطرناکترین دانشگاهیان آمریکا» نوشته است. هوروویتز در این کتاب می گوید، برخی رشته ها، تحقیق ها، گفتارها و مناظره ها باید در دانشگاه ها و در کلاس های درس ممنوع اعلام شوند. مثلاً به نظر او مطالعه تاریخ نسل کشی بومیان آمریکا (موسوم به «سرخپوستان») توسط مهاجرین سفید پوست اروپایی که در قاره آمریکا اسکان گزیدند، باید در دانشگاه ها ممنوع شود. به نظر هوروویتز تدریس و مطالعه تاریخ برده داری در آمریکا نیز باید قلع و قمع شود. به اعتقاد وی، «سیاهان مدیون آمریکا هستند!» ویژگی او در این است که علناً و با وقاحت تمام از هر جنبه از جنایتهای تاریخ آمریکا دفاع می کند: از برده داری در آمریکا و نسل کشی رنگین پوستان بومی آمریکا (موسوم به «سرخپوستان») تا جنگ های ارتجاعی علیه افغانستان و آمریکا. او از مدافعان سرسخت شکنجه کردن زندانیان سیاسی (که مظنون به «تروریسم» هستند) می باشد. او در تارنمایش طلب دستگیری و زندانی کردن انقلابیون، رادیکال ها، ناراضیان و لیبرالها را می کند. در این تارنما، هر گونه تهمت، شایعه و دروغ را در مورد مخالفین خود بعنوان سند و مدرک درج می کند. می توان گفت که در چارچوب جامعه آمریکا، نقشی مانند نقش محفل «کیهان» و برنامه «هویت» در جمهوری اسلامی را بازی می کند. مانند حزب الله هم اسامی بی مسما برای گروه های ضربت خود انتخاب می کند: مثلاً گروهی از دانشجویان دست راستی به نام «دانشجویان هوادار آزادی آکادمیک»!! راه انداخته است. کار این گروه «دانشجویی» آن است که در کلاس های درس استادانی که از جنگ افغانستان و عراق دفاع نمی کنند یا به اندازه کافی دفاع نمی کنند، شرکت کرده و از حرفهای آنان یادداشت برداری می کنند و یا صدایشان را ضبط می کنند و بعنوان سند در مورد هواداری آن استاد از «تروریسم» پخش می کنند.

هفته آگاهی در مورد فاشیسم اسلامی (۱) نیز بخشی از کارزار فاشیستی کردن محیط آکادمیک آمریکاست. تارنمای «هفته آگاهی» می نویسد باید دانشجویان مسلمان را زیر فشار گذاشت تا بیانیه های حمایت از «جنگ علیه تروریسم» را امضا کنند! کسانی که سنشان قد می دهد یادشان هست که پاکسازی

استادان و دانشجویان دانشگاه های ایران هم با قبول یا عدم قبول آیین های اسلامی (مثلاً حجاب در مورد زنان، نماز در دانشگاه، امتحان ورودی ایدئولوژیک و غیره) شروع شد. تارنمای فاشیستی فوق می نویسد: «جمع آوری امضا، دانشجویان و استادان را مجبور می کند که روشن کنند در کدام طرف قرار دارند: یا طرفدار جنگ با دشمنان تروریست ما هستند یا طرفدار بی عمل ماندن در مقابل دشمنانمان. به این دلیل، ما از شما می خواهیم، این بیانیه را بطور خاص به میان کسانی که کمتر از همه مایل به امضای آن هستند ببرید: مثلاً به میان مسئولان دانشگاه، مسئولان نهادهای دانشجویی، و انجمن های دانشجویان مسلمان.» (برگرفته از مقاله ای به قلم او برپایان در نشریه هفتگی «انقلاب» - ۱۴ اکتبر ۲۰۰۷)

هدف هوروویتز آن است که به هرکس، بخصوص به دانشجویان و استادانی که از کشورهای عرب و خاورمیانه می آیند و با امپریالیسم آمریکا و جنگ آن مخالفت می کنند برچسب بنیادگرایی اسلامی بزند و بر این پایه آنان را وادار کند که با دفاع از امپریالیسم آمریکا و جنایتهايش وفاداری خود را ثابت کنند یا اینکه در مقابل این جنایتهای خفه شده و کاری نکنند. مجبور کردن آنها به ادای سوگند وفاداری در ملا عام، یکی از ویژگی های عصر انگیزاسیون در قرون وسطی و یکی از تاکتیکهای شناخته شده فاشیستی است. این هفته «آگاهی» یک ماموریت دارد و بس: دامن زدن به فضای خفقان و سرکوب در محیط دانشگاه بخصوص علیه دانشجویان عرب و مسلمان و خاورمیانه ای و بطور کل «کله سیاه ها». بعد از سخنرانی احمدی نژاد در حیاط دانشگاه کلمبیا گرافیتی های نژادپرستانه علیه دانشجویان کمونیست، عرب و سیاهپوست و دیگر اقلیتها ظاهر شد. مضمون یکی از آنها این است: «قابل توجه کمونیستهای پینکوی مادر قحبه و عربهای حوله به سر: آمریکا روزی بر می خیزد و مکه، مدینه، تهران، بغداد، جاکارتا و تمام وحشیان آفریقایی را هسته ای باران می کند. شما را خواهیم گانید! آمریکا مال اروپاییان سفید پوست است!» (۲)

کارهای هوروویتز، در ابتدا با مخالفت اقلیت بسیار کوچکی از استادان، دانشجویان و فعالین سیاسی رادیکال و گروه های ضد جنگ مواجه شد. ولی اکنون، در نتیجه فعالیت آگاهانه و سازمان یافته نیروهای مترقی و کمونیست و ضد جنگ در دانشگاه ها، دامنه مقابله با این روند فاشیستی گسترده تر شده است و دانشجویان در حال تقسیم شدن به قطب های نظری متفاوت اند و از حالت بی تفاوتی و دنباله روی کورکورانه از دولت خود خارج می شوند. البته هنوز راه زیادی مانده تا دانشگاه های آمریکا از حالت بی تفاوتی سیاسی کنونی در آیند و مانند دهه ۱۹۶۰ مرکز مبارزه علیه جنگ ویتنام، علیه تبعیض نژادی و جنبش آزادی بیان بشوند. بحث در میان نیروهای مترقی دانشگاه در مورد اینکه به این وقایع چگونه باید پاسخ گفت نیز حادث شده است. اما هنوز اکثریت استادان و دانشجویانی که مخالف این روند فاشیستی اند، از رودرویی فعال با آن هراس دارند. اقلیت می گوید، باید بسرعت و بشدت با آن مقابله سازمان یافته و متحدانه کرد زیرا در شرایطی که این روند فاشیستی (که قدرت سیاسی نیز پشتوانه آن است) اینطور می تازد، اگر با مقاومت روبرو نشود بسرعت موفق به ایزوله و خفه کردن گرایش های مترقی خواهد شد. پس باید کارزار سیاسی فعالی علیه این گرایش فاشیستی براه انداخت و آن را شکست داد و قطب بندی مساعد بحال گرایش مترقی در دانشگاه ها بوجود آورد.

بر بسته و نشانی از روابط برده و ارباب در هیچ جای آن نیست. ما نباید میان ارتجاع اسلامی یا امپریالیسم آمریکا یکی را انتخاب کنیم. در این جدال ما باید قطب سوم را بر پایه ضدیت با امپریالیسم آمریکا و دفاع از مبارزات مردم ایران علیه جمهوری اسلامی، بسازیم و در ایران و آمریکا مردم را بسوی آن فرا بخوانیم. بخصوص در آمریکا، دانشجویان مترقی باید مردم آن سرزمین را به مقابله با حکومت خودی و جنایتهایی که این حکومت علیه مردم دنیا مرتکب می شود، فرا بخوانند. دانشجویان مترقی باید با تبلیغات زهرآگین دولت بوش که مردم را به جنگ صلیبی با مردم خاورمیانه فرا می خواند، مقابله کنند. دانشجویان مترقی باید با احساسات

ناسیونالیستی و میهن پرستی آمریکایی و حس نفرت از مردم خاورمیانه که دولت بوش در میان مردم آمریکا دامن می زند مقابله کنند. دانشجویان مترقی آمریکایی باید بدانند که دانشجویان چپ در ایران، علیه حکومت خود مبارزه می کنند. در ایران، مردمی هستند که آملشان در تضاد با یک جامعه مذهبی و عقب افتاده است و برای پاره کردن زنجیرهای اسارت آن مبارزه می کنند؛ و زنانش پیشتازان دفن این جامعه پوسیده اند. دانشجویان رادیکال در ایران معتقدند که در مبارزه علیه ارتجاع خودی، نباید به وعده های "رهایی بخش" دولت آمریکا که خودش یک نظام پوسیده سرمایه داری است دل بست بخصوص آنکه این وعده ها جاده صاف کن بمباران و کشتار مردم ایران است. کسانی که امروزه به نام "دانشجویان" ایرانی کمر به خدمت امپریالیسم آمریکا بسته اند، در واقع دانشجویان ارتجاعی و خادم قدرت ها هستند. در میان دانشجویان ایران نیز، قطب بندی و صف کشی وجود دارد. عده ای در مقابل دشمنان داخلی و خارجی مردم ایستاده اند و عده ای نیز در کنار دشمن بومی یا خارجی مردم ایران ایستاده اند.

دانشجویان مترقی آمریکایی باید با این موج فاشیستی که دست راستی ها در دانشگاه های آمریکا براه انداخته اند مقابله کنند. امروز استادان مترقی را بیرون می کنند، فردا دانشجویان را وادار به امضای سوگندنامه در حمایت از جنگهای جنایتکارانه آمریکا علیه مردم خاورمیانه می کنند و پس فردا هر کس راکه در جبهه های جنگ آمریکا آماده کشتن و کشته شدن نباشد، خائن خواهند خواند، و آمریکا را تبدیل به جامعه ای خواهند کرد که آلمان هیتلری در مقابل آن رو سفید از آب در آید.

هوروویتز یک نیروی ارتجاعی است که می خواهد دانشگاه ها را تبدیل به منبر تبلیغ ایدئولوژی امپریالیستی-فاشیستی کند و برای اینکار از روش فریبکاری و مرعوب کردن استفاده می کند. این همان بلایی است که بر سر دانشگاه های ایران آمد. دولت جمهوری اسلامی با عوامفریبی "انقلابی" و با پشتوانه سرکوب و زندان دانشگاه را تبدیل به منبر شستشوی مغزی مذهبی و پادگان کرد. پس از ۲۸ سال هنوز که هنوز است

یکی از موثرترین شیوه های هوروویتز علم کردن جنایتهای بنیادگرایان اسلامی در ایران و خاورمیانه؛ انگشت گذاردن بر بردگی زنان در اسلام، بر خشونت های تبهکارانه حزب الله و القاعده علیه مردم کشورهای مربوطه خود و مردم جهان است. در مقابل این شیوه حیلۀ گرانه باید بر حقیقت انگشت گذاشت و نه تنها جنایت های بنیادگرایان اسلامی را انکار نکرد بلکه باید ریشه های طبقاتی و سیاسی آن و وجه اشتراک عمیق میان برنامه اجتماعی و اقتصادی و ایدئولوژی این بنیادگرایان اسلامی و امپریالیسم آمریکا را نشان داد. در چند دهه گذشته بنیادگرایان اسلامی در جوامع خاورمیانه، نقش مهمی در تقویت

روابط ارباب و برده و گسترش خشونت و جنایت علیه مردم بازی کرده اند. این حقیقت را، حتی اگر از دهان مرتجعین فاشیستی مانند هوروویتز بیرون آید، نباید انکار کرد. اما حیلۀ گری این فاشیستها را که می خواهند بدیل ستمگرانه خود را در پشت جنایات و ستمگری های بنیادگرایی اسلامی پنهان کنند باید بدون ملاحظه کاری آشکار کرد. در تبهکاری بنیادگرایی اسلامی شکی نیست. ایران یک نمونه بارز و غیرقابل رد آن است. رهبران جمهوری اسلامی برای اعدام کمونیستها و سنگسار زنان و به باد دادن میلیون ها جوان در جنگ هشت ساله با عراق، در قرآن و سنت توجیهاات خداپسندانه یافتند. اما بنیادگرایی فاشیستی فقط مختص اسلام نیست بلکه مسیحیت و یهودیان نیز بنیادگرایان فاشیست خود را دارند. زندان های گوانتانامو و زندان های مخوف اسرائیل نیز مورد تائید بنیادگرایان مسیحی و یهودی اند. کتب و سنتهای همه مذاهب در مورد هر

مسئله مهم اجتماعی، اعمال خشونت ارتجاعی را کاملاً مجاز دانسته و دستورآتش را داده اند. در این زمینه هیچ کدام بهتر از آن یکی نیست. زمانی که پیروان این مذاهب این دستورات را به عرصه سیاست می کشانند برای اعمال خشونت های ارتجاعی و وحشتناک علیه "کفار" و "مرددان" دلایل خداپسند می یابند. مگر جورج بوش برای دست زدن به جنایت های جنگی علیه مردم افغانستان و عراق، خود را فرستاده خدا نمی خواند؟ مگر نه اینکه ماشین نظامی آدمخوار آمریکا با پشتوانه بنیادگرایان مسیحی فاشیست در آمریکا بحرکت در آمده است و در سراسر جهان خونریزی می کند؟ کارزار هوروویتز در دانشگاه های آمریکا برای جا انداختن این خط ارتجاعی است که گویا در این دنیا بنیادگرایی اسلامی بد است و بنیادگرایی مسیحی خوب است. سیاست های ارتجاعی بنیادگرایان اسلامی بد است. اما سیاست های امپریالیستی بنیادگرایان مسیحی خوب است.

بهیچوجه چنین نیست؛ و دانشجویان آمریکایی باید بدانند که راه دیگری هست: اتحاد مردم جهان در مبارزه برای سرنگون کردن رژیم های خود با هدف بنای جهانی که در آن مذهب، مرز، نژاد، ستمگری جنسیتی و ملی، استثمار اقتصادی رخت





بازخوانی یک ترانه

«به تلویزیون چشم دوخته بودیم...» *

باربد کیوان

خیلی از ما موسیقیدان انگلیسی "راجر واترز" را با گروه سابقش "پینک فلوید" و به ویژه با آلبوم مشهور "د - وال" (دیوار) می شناسیم. قطعه ماندگار "اجری در دیوار" مدتهاست که به سرود نافرمانی دانش آموزان دبیرستانی در کشورهای غربی تبدیل شده است. این سرود نسل به نسل منتقل شده و به ویژه در روز پایان سال تحصیلی فضای شورانگیزی در کلاس ها و راهروهای مدرسه ایجاد می کند:

" We don't need no education / We don't need no thought control / No dark sarcasm in the classroom / Teachers leave them kids alone / Hey! Teacher! Leave them Kids alone! "

"ما به هیچ درس و مشقی نیاز نداریم/ ما هیچ گونه کنترل اندیشه ای را نمی خواهیم/ در کلاس درس، طعنه های زشت را بر نمی تائیم/ آقا معلم ها! دست از سر بچه ها بردارید/ آهای! آقا معلم! دست از سر بچه ها بردار!"

در آلبوم "د - وال" که اکثر قریب به اتفاق ترانه هایش متعلق به "راجر واترز" است، برخی ایده های شورشگرانه و ضد سیستم و ضد جنگ ارائه شده بود. هر چند که فیلم بلند موزیکالی که آلن پارکر بر این اساس تولید کرد بیشتر یک روحیه سوسیال دمکراتیک و بعضی نشانه های "ضد توتالیتری" را منعکس می کرد. "راجر واترز" بعد از جدایی از گروه "پینک فلوید" در آغاز دهه ۱۹۸۰، به تدریج تعداد محدودی آلبوم شخصی عرضه کرد که دیدگاه های انتقادی اجتماعی و سیاسی او را عریانتر از دوران گذشته فعالیت هنری اش بروز می داد. در این آلبوم ها، رد پای وقایع عصر حاضر و پیروزی ها و شکست های جنبش های ضد سیستم به خوبی قابل مشاهده بود. و البته، نوسان های ذهنی، توهنات، گرایشات و ضد گرایشات (شورشگری و نومیدی) هنرمند را نیز می شد در این آثار ردیابی کرد. اتفاقی نبود که "راجر واترز" یک بار به دعوت دولت آلمان کنسرت "د - وال" را به مناسبت برچیده شدن دیوار برلین در این شهر به اجرا گذاشت. و بار دیگر به مناسبت دویستمین سالگرد انقلاب بورژوایی ۱۷۸۹ اپرای **Ca ira** "درست خواهد شد" (امیدی هست) را در مورد "آزادی، برابری، برادری" و در ستایش از دمکراسی رادیکال (اما بورژوایی) تولید کرد که در سال ۲۰۰۲ به بازار آمد.

تصفیه استادان و زندانی کردن دانشجویان ادامه دارد. هورویترز تنها نیست و نیروهای قدرتمند حاکم در پشت او قرار دارند. در ایران هم دولت پشتوانه کسانی بود که "پاکسازی" دانشگاه ها را تحت عنوان "انقلاب فرهنگی" پیش بردند و اتفاقاً یکی از سرکردگان این "پاکسازی" شخصی بنام عبدالکریم سروش است که در دانشگاه هاروارد استاد است! ما هم هورویترزهای خودمان را داشتیم و تجربه کرده ایم. با این فرق که هورویترزهای ما بنیادگرایان اسلامی بودند و آماجشان "کفار" و "کمونیستها" و "مرتدین" و "محارب با خدا". مقابله با کارزار هورویترز در دانشگاه ها، جزیی از مقابله با فاشیستی کردن کل جامعه آمریکاست که هیئت حاکمه آمریکا گام های مهمی در جهت آن برداشته است. قبل از اینکه دیر شود، باید علیه این یورش ارتجاع ایستاد و دانشجویان مترقی نقش مهمی در این مقابله باید بازی کنند.

نیروهای فاشیستی دانشگاه های آمریکا مانند هورویترز، برای پیشبرد دستور کار خود به وحشیگری و جنایتهای بنیادگرایان اسلامی در کشورهایی مثل ایران، بخصوص علیه زنان، اشاره می کنند. نه تنها ما این واقعیات را انکار نمی کنیم بلکه معتقدیم باید بدون مصلحت جویی آن را در سراسر جهان افشا کرد. اما جنایتهای بنیادگرایان اسلامی هرگز نمی تواند مجوزی برای جنایتهای جنگی آمریکا باشد. ما فقط مردم ایران و جهان را شایسته نشستن بر مسند قضاوت علیه جنایتهای جمهوری اسلامی می دانیم و حاضر نیستیم اجازه دهیم قدرتی مانند امپریالیسم آمریکا بجای ما بر این مسند قضاوت و محاکمه بنشیند و از این رهگذر یکبار دیگر آینده ما را تعیین کند. برای ما روشن است اگر اجازه دهیم آمریکا بجای مردم ایران سکان آینده ایران را در دست گیرد، فصل دیگری از تباهی برایمان گشوده می شود؛ شکل دیگری از تبهکاری سیاسی و اقتصادی در انتظارمان است؛ نوع دیگری از بنیادگرایی ارتجاعی در کمینمان است. هر چند امروزه آمریکا از در دشمنی با بنیادگرایان اسلامی در آمده است اما تجربه نشان داده که با دیدگاه اجتماعی، نظام اقتصادی و دیدگاه اخلاقی و فرهنگی آنان دشمنی و تفاوت ندارد. فقط به "دموکراسی در عراق" نگاهی بیندازید تا این را ببینید. آمریکا، در افغانستان و عراق آن نیروهای سیاسی بومی را که سنگسار و بردگی زنان جزو هویت اجتماعی و فرهنگی شان است، تقویت کرده است؛ و در ایران نیز به از این نخواهد کرد. در این مسئله تردید نباید کرد.

دانشجویان مترقی آمریکایی و ایرانی باید متحدانه جنایتهای رژیم های خود را افشا کنند: هم جمهوری اسلامی را و هم جنایتهای جنگی جورج بوش و شرکا را. آنان نباید از سر جهل یا ناچاری دنبال رژیم های خود بروند بلکه باید چراغ راه مردم شده و راهی دیگر را بگشایند.

* این مقاله قبل از شروع این کارزار فاشیستی در آمریکا برای نشریه بذر نگاشته شد.

۱- Islamo-fascism awareness week
۲- "Attention you pinko Commie motherfuckers and Arab Towelheads: America will wake up one day and nuke Mecca, Medina, Tehran, Baghdad, Jakarta, and all the savages in Africa. You will all be fucked! America is for White Europeans!"

برقرار شده بود مقایسه کنند. بخشهایی از نسل جوان از طریق خاطرات نسل گذشته، با ایده ها و اندیشه های انقلابی و کمونیستی آشنا بودند و آن ایده ها را بسیار مطلوبتر و الهامبخش تر از انگیزه های خودخواهانه بورژوازی، وعده های رفاهی و شعار دولتی "ثروتمند شدن باعث افتخار است" می یافتند. بنابراین پس از گذشت چند روز، گروه هایی از کارگران با ترک کارخانه ها در حالی که سرود انترناسیونال می خواندند و تصاویر مائو تسه دون را حمل می کردند به تظاهرکنندگان پیوستند و شعار "بورژوازی سرخ نمی خواهیم!" را به میان جوانان بردند. اوضاع به شدت ملتهب و توفانی بود و هر آن، امکان گسترش شورش و بروز درگیری های قهرآمیز در پایتخت و نقاط دیگر کشور می رفت. رسانه های امپریالیستی از نزدیک این وقایع را دنبال می کردند و البته تلاش می کردند تصویر و محتوایی که منطبق بر اهداف سیاسی و ایدئولوژیک خودشان بود را به جهانیان منتقل کنند. مثلاً مجسمه بزرگی که بخشی از دانشجویان به عنوان نماد آزادی و شبیه به "مجسمه آزادی" آمریکا ساخته بودند را مرتباً به نمایش می گذاشتند. اما اوضاع آن چنان به هم ریخته بود که گاه امکان کنترل تصاویر از دست صاحبان رسانه خارج می شد و خیل جوانانی بر صفحه تلویزیون نقش می بستند که با مشت افراشته، "انترناسیونال" را فریاد می کردند.



"راجر واترز" هم مثل صدها میلیون بیننده در سراسر دنیا در اتاق خویش نشسته بود و در این صحنه ها غرق شده بود. بدون شک، او همزمان خاطرات زنده خویش در دهه های پر تلاطم ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را دوره می کرد. جنبشهای توده ای جوانان و دانشجویان در غرب را که علیه سیستم می جنگیدند و به نفع انقلاب شعار می دادند، به یاد می آورد. تصویر نبردهای رهائیبخش و امواج انقلابی که از چین سوسیالیستی تا آمریکای لاتین و آفریقا و آسیا را در بر گرفته بود در برابر چشمانش رژه می رفتند. ناگهان صفحه تلویزیون پر شد از تانک هایی که به سوی تظاهر کنندگان پیشروی می کردند. پر شد از چهره عبوس و سنگی سربازانی که تا دیروز به جوانان معترض لبخند می زدند اما امروز لوله سلاح خود را به روی آنان چرخانده بودند. صدای شعار بود و سپس شلیک تانک ها و تفنگ ها. صدای خشک و بیرحم شنی تانک بود و شکستن استخوان ها. صدای فریادهای خونین بود و گریه. بیشتر دوربین ها میدان "تین آن من" (صلح آسمانی) پکن که مرکز تحصن دانشجویان بود را زیر پوشش داشتند. از همینجا بود که میلیونها نفر، پیکر خون آلود دخترکی دامن پوش را دیدند که بر دستان یاران خشمگین و گریان حمل می شد. "راجر واترز" نیز با بهت و خشم و اشک به تلویزیون چشم دوخته بود. کمی بعد از این واقعه، او تصمیم گرفت به زبان ترانه، احساس و پیام خود را به گوش مخاطبان بی شمارش در سراسر دنیا برساند. این چنین بود که ترانه "به تلویزیون چشم دوخته بودیم" خلق شد:

اما درست سه سال پیش از انتشار این آلبوم، "راجر واترز" نیز مانند بقیه مردم دنیا به مشاهده واقعه تکان دهنده ای نشست که حقایق تاریخی مهمی در آن فشرده شده بود. روزهای پایانی بهار ۱۹۸۹، یعنی در روزهای اوج بحران و عقب نشینی سیاسی هیئت حاکمه شوروی سرمایه داری در برابر فشارهای بلوک غرب، گورباچف که رهبر آن زمان دولت شوروی بود به چین سفر کرد. یکی از نتایج ناگزیر بحران و شکاف در جامعه شوروی و تدبیر سیاسی موسوم به "گلاسنوست" (شفاف سازی) که توسط گورباچف مطرح شد این بود که نارضایتی و مخالفت انباشته شده بخشهای مختلف اهالی امکان بروز پیدا کرد و قشرها و طبقات مختلف و گرایشهای متنوع سیاسی با اهداف و دورنماهای گوناگون صحنه سیاسی و خیابانها را به اشغال خود درآوردند. در غیاب نیروهای انقلابی آگاه و تشکیلات های واقعی کمونیستی، این نیروهای بورژوا امپریالیست از درون هیئت حاکمه و از بیرون کشور (مشخصاً آمریکا و اروپا) بودند که جنبشهای نوپای سیاسی و اجتماعی مردم را تحت تاثیر قرار دادند و سریعاً بر آنها مسلط شدند. هدف بلوک غرب این بود که نظام استثماری و ستمگرانه حاکم بر بلوک شرق که رقیب آنها در کسب سرکردگی بر دنیای امپریالیستی محسوب می شد را آماج قرار دهند و متلاشی کنند. در عین حال، بورژوازی غرب می خواست با ورشکسته و نابود کردن نظامی که کماکان نام و نقاب سوسیالیسم را با خود حمل می کرد و ارزش ها و اصول منجمد و تحریف شده ای را تحت عنوان کمونیسم ارائه می داد، فلسفه و ایدئولوژی و راه کمونیسم را به مثابه یک آلترناتیو انقلابی و رهائیبخش در ذهن توده های تحت ستم و استثمار دنیا مدفون کند. بورژوازی می خواست با نمایش پر سر و صدای مرگ کمونیسم دروغین، شکست قطعی و مرگ کمونیسم واقعی را به مردم بقبولاند. سفر گورباچف به چین، این فرصت را برای غرب فراهم کرد که برای بحرانی کردن موقعیت هیئت حاکمه بورژوا اما به ظاهر سوسیالیست چین و ایجاد شکاف در نظام آن کشور اقدام کند. نکته اینجاست که حاکمان چین همان کسانی بودند که ده سال پیش از آن، نظام سوسیالیستی این کشور را با یک کودتای نظامی سرنگون کرده بودند و به خاطر این کار که گشودن دروازه های سیاسی و اقتصادی کشور به روی امپریالیسم غرب را در پی داشت، از ستایش و کمک های فراوان آمریکا و اروپا بهره مند شده بودند.

در آستانه سفر گورباچف به چین، دانشجویان آن کشور به ناگاه سر به شورش برداشتند. آنان اعتصاب کردند و به خیابانها ریختند. میدانها و خیابانهای مرکزی پایتخت به اشغال دانشجویان و جوانانی درآمد که بر پرچمهایشان بیش از هر چیز شعار آزادی و ضدیت با انحصارگری حزب حاکم به چشم می خورد. هیئت حاکمه چین آشکارا غافلگیر شده بود و برای مدتی نتوانست عکس العمل نشان دهد. اقلیتی از حاکمان کوشیدند هم رنگ جماعت شوند و همان نقشی که گورباچف در شوروی به عهده گرفته بود را بازی کنند. اما صحنه مبارزه رنگارنگ تر از وقایعی بود که در بلوک شوروی می گذشت. به علت سابقه نزدیک حاکمیت سوسیالیسم در چین، برای بخشهایی از مردم و مشخصاً توده های کارگر و دهقان این امکان وجود داشت تا شرایط و مناسبات متفاوتی که در گذشته حاکم بود را با شرایط اسارتبار و استثمارگرانه ای که در نتیجه اصلاحات سرمایه دارانه حاکمان کودتاگر به رهبری "دن سیائو پین"



We were watching TV
In Tiananmen Square
Lost my baby there
My yellow rose
In her bloodstained clothes
She was a short order pastry chef
In a Dim Sum dive on the Yangtze tideway
She had shiny hair
She was the daughter of an engineer
Won't you shed a tear
For my yellow rose



My yellow rose
In her bloodstained clothes
She had perfect breasts
She had high hopes
She had almond eyes
She had yellow thighs
She was a student of philosophy
Won't you grieve with me
For my yellow rose
Shed a tear



For her bloodstained clothes
She had shiny hair
She had perfect breasts
She had high hopes
She had almond eyes
She had yellow thighs
She was the daughter of an engineer



So get out your pistols
Get out your stones
Get out your knives
Cut them to the bone
They are the lackeys
of the grocer's machine
They built the dark satanic mills
That manufacture hell on earth
They bought the front row seats
on Calvary
They are irrelevant to me
But I grieve for my siste

به تلویزیون چشم دوخته بودیم
در میدان "تیان آن من"
عزیزم را از دست دادم
رز زردم را
در لباسی خون آلود.
او در سراسیمبی "دیم سام"
کنار رودخانه زرد
شیرینی پزی کوچکی را می چرخاند
گیسویی درخشان داشت
دختر یک مهندس بود.
آیا نمی خواهی قطره اشکی بریزی؟
برای رز زرد من
در لباس خون آلودش؟
سینه هایش شکفته بودند
امیدهایش، بیکران.
چشماتش بادامی بود و
و ران هایش زرد.
در رشته فلسفه درس می خواند.
همراه من به سوگ نمی نشینی برای
رز زرد من؟
قطره اشکی نمی ریزی
برای لباس خون آلودش؟
که گیسویی درخشان داشت
و سینه های شکفته
و امیدهایی بیکران
و چشماتی بادامی و ران هایی زرد
او که دختر یک مهندس بود"

"راجر واترز" ترانه اش را با انعکاس تصویر کشته شدن دختر دانشجوی مبارز آغاز می کند و همانجا می کوشد تا برای او هویتی بیابد. دختری که اینک از دل تصاویر گذرا و مقطع تلویزیونی بیننده را با مفهوم زندگی و مبارزه و مرگ آشنا می کند، خود می توانسته در رشته فلسفه درس بخواند و وجود و عدم وجود را تفسیر کند. او می توانسته مانند بسیاری از دانشجویان ساعات فراغتش را با کار در مغازه ای کوچک سپری کند. با مردم کوچه و بازار بجوشد و سر و کله بزند. کلام ترانه ما را به در سوگ نشستن و اشک ریختن به خاطر این «گل رز زرد» دعوت می کند. اما ناگهان "راجر واترز" را می بینیم که سر از گریبان اندوه بر داشته، خشمگینانه فریاد می کشد. گویی یاران دانشجوی جان باخته و توده های بهت زده که در میدان به اینسو و آنسو می گریزند را به کاری که باید کرد، فرا می خواند:

آهای! تپانچه هایتان را بیرون آورید
سنگهایتان را به دست گیرید
کاردهایتان را بکشید
و تا استخوانشان فرو برید!
که اینان چاکران چرتکه و ترازویند،
سازندگان آسیابهای مخوف شیطانی
برپا دارندگان جهنم، روی زمین
مشتاقان ردیف اول نمایش کشتارند
همین ها که چشم دیدنشان را ندارم.
من به سوگ خواهرم نشسته ام.

واژه هایی که بوی قهر و خون می دهند از دهان خواننده بر ما می بارند و ما را بر می انگیزند. اما هنرمند در لابلای این رگبار، می کوشد مبارزه جویی مخاطبان را از چارچوب حس انتقام و عکس العمل آنی به یک کشتار فراتر ببرد. او در پی عریان کردن ماهیت طبقه ای است که فرمان آتش را صادر کرده است: چاکران چرتکه و ترازو! سازندگان آسیابهای مخوف شیطانی! برپا دارندگان جهنم روی زمین! همه اینها اشاره مستقیم به طبقه بورژوازی حاکم بر چین دارد که در همدستی با سرمایه های امپریالیستی، کارخانه ها یا در واقع «مشقت خانه» های مخوفی را برای فوق استثمار میلیونها کارگر و دهقان مهاجر در شرایطی جهنمی در گوشه و کنار کشور بر پا داشته اند.

در اینجا صدای گرفته یک زن چینی که از فیلم خبری کشتار میدان "تین آن من" استخراج شده را می شنویم که به زبان مادری خود، اشک ریزان می گوید:

"مردم چین! فراموش نکنید، فراموش نکنید فرزندانمان که به خاطر شما جان باختند. زنده باد جمهوری!"

"راجر واترز" پیام زن را می شنود و از خود (یا در واقع از بیندگانی که در غرب به تماشای این صحنه ها نشسته بودند) می پرسد:

Did we do anything after this?

"آیا بعد از آنچه شد، کاری هم کردیم؟"

و انگار با زهر خندی به مخاطبانش پاسخ می دهد که:

"حس می کنم ، بله!"

به تلویزیون چشم دوختیم

به تلویزیون چشم دوخته بودیم."

I've a feeling we did

We were watching TV Watching TV

We were watching TV Watching TV

شاید اگر ترانه در همین محدوده باقی می ماند و با چنین پیام طعنه آمیزی به پایان می رسید، می شد آن را در ردیف آثار اومانستی قرار داد که در نقد بی تفاوتی و بی خبری عوام و چشم پوشی های عامدانه خواص در جوامع غربی نسبت به آنچه در دیگر کشورها می گذرد، خلق شده است. اما "راجر واترز" این محدوده را می شکند. او انگیزه های مبارزاتی جان باختگان میدان «صلح آسمانی» پکن را گوشزد می کند و با یادآوری تاریخ، سابقه و ریشه های این مبارزه و آرمان های تحقق یافتنی نوع بشر را در برابر دیدگان مخاطبانش می گسترده:

"دستمال سفیدی به سر بسته بود

که بر آن،

آزادی را همین حالا می خواست.

می پنداشت که دیوار بزرگ چین

فرو خواهد ریخت.

دانشجو بود

و دختر یک مهندس.

آیا قطره اشکی نمی ریزی؟

برای رز زرد من

در لباس خون آلودش؟

پدر بزرگش با چانکایشک پیر جنگید

با همان موش حقییر خبیث کثیف

که سر یازانش را وا می داشت همیشه

آتش بگشایند بر زنان و کودکان.

و تصور کن!

تصور کن بهار ۱۹۴۸ را

که آتش خشم مانوتسه دون زیانه کشید

و دیکتاتور پیر را از سرزمین چین

بیرون انداخت.

چانکایشک به جزیره "فرمز" رفت

و آنان جزیره "کمو" را از سلاح انباشتند

و گلوله های توپ بود

که بر فراز دریای چین به پرواز درآمد.

از "فرمز" یک کارگاه کفاشی ساختند

و نامش را "تایوان" گذاشتند."

She wore a white bandanna that said

Freedom now

She thought the Great Wall of China

Would come tumbling down

She was a student

Her father was an engineer

Won't you shed a tear

For my yellow rose

My yellow rose

In her bloodstained clothes

Her grandpa fought old Chiang

Kai-shek

That no-good low-down dirty rat

Who used to order his troops

To fire on the women and children

Imagine that imagine that

And in the spring of '۴۸

Mao T se-tung got quite irate

And he kicked that old

dictator Chiang

Out of the state of China

Chiang Kai-shek came down

in Formosa

And they armed the island

of Quemoy

And the shells were flying

across the China Sea

And they turned Formosa

into a shoe factory Called Taiwan

بله، این نسل جوان معترض آرزوهای بزرگی در سر داشت و می خواست دیوار بزرگ چین را فرو بریزد. می خواست دنیا را زیر و رو کند. می خواست جامعه نوینی را عاری از ستمگران اهل "بیژنس" همین حالا بسازد. "راجر واترز" آگاهانه ما را با یک تقطیع سریع از انگیزه های مبارزان جنبش ۱۹۸۹ به نبرد "پدر بزرگ" های آنان با نماینده سیاسی بورژوازی کهن چین یعنی ژنرال چانکایشک متصل می کند. او با این کار پیوند و هم ریشه بودن این مبارزه (که بدون شک مبارزه ای طبقاتی است) را در اذهان ایجاد می کند. چانکایشک هم مثل حاکمان کنونی چین، سربازانش را وامی داشت که بر مردم بی سلاح آتش بگشایند. این اشاره،

همسانی و پیوند طبقاتی ارتجاع حاکم در گذشته و حال را خاطر نشان می‌کند. در اینجا، هنرمند با دو تاکید هشیار کننده (تصور کن!) اضافه کردن نوای کشیده سازهای زهی که فضایی حماسی به وجود می‌آورد و حس امید را بیدار می‌کند از هجوم نهایی کمونیستهای انقلابی به رهبری مائو تسه دون، فرار نیروهای چانکایشک و پیروزی انقلاب چین می‌گوید. "راجر واترز" فراموش نمی‌کند که رد چانکایشک را تا جزیره فرمز (تایوان کنونی) بگیرد. او از "انانی" می‌گوید که جزیره "کمو" را از سلاح انباشتند و از آنجا چین نوپای سوسیالیستی را گلوله باران کردند. این اشاره ای به امپریالیسم آمریکا است که نوکرش چانکایشک را در تایوان به کار گماشت تا از آنجا به مثابه یک پایگاه نظامی علیه سوسیالیسم استفاده کند. ترانه با اشاره "کارگاه کفاشی" ای که "نامش را تایوان گذاشتند"، از یک طرف به سهمی که این کشور در اقتصاد جهانی بازی می‌کند و استثمار وحشیانه ای که شرکتهای امپریالیستی تولید کالاهای ورزشی در آنجا سازمان داده اند اشاره دارد، و از طرف دیگر کشور سازی مصنوعی و قلدر منشانه از سوی آمریکا را تصویر می‌کند.

در بخش پایانی ترانه، "راجر واترز" درک و یا انتظاری که از جنبش به خون کشیده شده ۱۹۸۹ چین دارد را در مقایسه با رفتگان و سرکوب شدگان دیگر ابراز می‌کند. او دخترک جان باخته چینی را نماد آن جنبش می‌گیرد و درباره اش چنین می‌سراید:

And she is different from
Cro-Magnon man
She's different from Anne Boleyn
She is different from the Rosenbergs
And from the unknown Jew
She is different from
the unknown Nicaraguan
Half superstar half victim
She's a victor star conceptually new
And she is different from the Dodo
And from the Kankanbono
She is different from the Aztec
And from the Cherokee
She's everybody's sister
She's symbolic of our failure
She's the one in fifty million
Who can help us to be free
Because she died on TV
And I grieve for my sister

تصور می‌کردند. به هر حال، سایه روشن توهم و نومیدی در کلام "راجر واترز" از زیبایی و ارزش های کمیاب ترانه "به تماشای تلویزیون نشسته ایم" نمی‌کاهد. ■

توضیحات

* این ترانه در آلبوم **Amused to death** انتشار یافته است.

۱ - «آن بولن» **Anne Boleyn** همسر دوم هنری هشتم پادشاه انگلستان بود. ازدواج وی و سپس اعدامش را باید بخشی از فرایند پیچیده ای دانست که به دگرگونی های مهم سیاسی و مذهبی در آن کشور انجامید و عنوان "رفرماسیون انگلیس" به خود گرفت. آن بولن مدافع فعال اصلاحات در کلیسا بود و نفوذ سیاسی فوق العاده ای به دست آورد. او به سال ۱۵۳۶ به اتهام زنا، زنا با محارم و خیانت به تیر جلاذ سپرده شد. در فرهنگ پروتستان انگلستان از آن بولن به عنوان شهید یاد می‌شود.

۲ - جولیس و همسرش اتل روزنبرگ **Julius & Ethel Rosenberg** دو کمونیست آمریکایی بودند که در سال ۱۹۵۳ یعنی در سالهای آغازین جنگ سرد، به اتهام جاسوسی و فاش کردن اسرار تسلیحات هسته ای آمریکا برای اتحاد شوروی اعدام شدند. صدور حکم اعدام برای روزنبرگ ها، تظاهرات گسترده ای را در سطح بین المللی برای رفع اتهام و لغو این حکم به دنبال داشت اما دولت آمریکا تصمیم ضد کمونیستی و ناعادلانه خود را به اجراء گذاشت.

۳ - یهودی گمنام اشاره به هزاران نفر از اتباع یهودی کشورهای اروپایی است که در جریان کشتارهای رژیم نازی در اردوگاه های اسیران به شکل های گوناگون به قتل رسیدند.

ادامه توضیحات در صفحه ۱۸

"لیکن این دختر متفاوت است
از انسان پیشا - تاریخ،
از "آن بولن" (۱)،
و از "روزنبرگ" ها (۲)،
از یهودی گمنام (۳)،
و از نیکاراگوایی گمنام (۴)
که نیمی فوق ستاره بود و
نیمی قربانی.
او یک ستاره پیروز است
به مفهومی نو.
او متفاوت است
از "دودو" (۵)،
از "کاکان بونو" (۶)،
از "آزتک" (۷) و از "چه روکی" (۸).
او خواهر همه است
و نماد ناکامی ماست
اواز همان «یک در پنجاه میلیون» هاست
که می‌توانند در راه رهایی
یاری مان دهند
چرا که بر صفحه تلویزیون جان باخت
و من در سوگ خواهرم نشسته ام."

افراد و پدیده هایی که نامشان در این بخش از ترانه در قیاس با جنبش ۱۹۸۹ چین به میان آمده، نشانه های انقراض، مرگ بدون بازگشت، نابودی بدون تاثیر و یا جان باختن از جنسی دیگرند. اما این جنبش از دید "راجر واترز" یک ستاره پیروز است به مفهومی نو. یک پدیده متفاوت است، پدیده ای که هنرمند آن را نماد ناکامی ما می‌داند و در عین حال، یکی از جنبش های نادری که می‌تواند ما را در راه رسیدن به رهایی یاری دهد. این را هم بگویم که در اشاره به "ناکامی ما"، دلالتگی و اندوه بزرگی موج می‌زند که شانه به شانه نومیدی می‌ساید. به علاوه، منظور وی از "یک در پنجاه میلیون" روشن نیست. شاید این رقم از دل آمار و یا نظرسنجی هایی که هنگام واقعه میدان "تین آن من" از تظاهرکنندگان و یا بینندگان اخبار ماجرا از تلویزیون انجام گرفته به ترانه اش راه یافته است. و البته، خوشبینی او نسبت به تاثیری که نمایش این کشتار از طریق پخش تلویزیونی بر افکار عمومی دنیا می‌گذارد نیز جای شک دارد. کم پیش می‌آید که کارد رسانه امپریالیستی، دسته خودش را ببرد! بدون شک، "راجر واترز" به هنگام سرودن این ترانه تصویری از محدودیت ها و ویژگی های زمانی و مکانی آن جنبش نداشت (شاید بعدها هم هرگز به این مساله فکر نکرد). ملزومات تداوم و تکامل آن جنبش، متفاوت تر و بزرگتر و شرایط ملی و بین المللی، پیچیده تر از آن بود که بسیاری از مبارزان و مردم آزادیخواه و مترقی دنیا



فرهنگ اصطلاحات فلسفه و تئوری

به کوشش دکتر امیر حسن پور

طبقه

طرح مسأله:

"طبقه" اگر مهمترین مفهوم تئوری مارکسیستی نباشد یکی از چند مفهوم بنیادی آن به حساب می آید. مارکس و انگلس در **مانیفست کمونیست** (۱۸۴۸) اعلام کردند که «تاریخ کلیه جوامعی که تا کنون وجود داشته اند تاریخ مبارزه طبقاتی است». سی سال بعد خطاب به عده ای از فعالین سوسیالیست نوشتند: «تقریباً مدت چهل سال است ما تاکید کرده ایم که مبارزه طبقاتی، نیروی محرکه بلاواسطه تاریخ است و بخصوص مبارزه طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا اهرم بزرگ انقلاب اجتماعی مدرن است» (۱).

اما اگر تاریخ جوامع بشری، تاریخ مبارزه طبقاتی است، مفهوم طبقه، خودش به عرصه مبارزه طبقاتی تبدیل شده است. از یکطرف، مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک بر سر مفهوم طبقه در بین نمایندگان فکری طبقات متخاصم، از برده دار و برده گرفته تا بورژوازی و پرولتاریا، در جریان بوده است. طبقات استثمارگر و نمایندگان فکری آنها، وجود نابرابری اجتماعی و اقتصادی و تقسیم جامعه را به طبقات فرمانروا و فرمانبر، امری طبیعی، فطری، غریزی، الهی، ازلی و اجتناب ناپذیر به حساب آورده اند و هر گونه مقاومت را فتنه، غائله، بلوا، آشوب، بغی و طغیان نامیده اند. برعکس طبقات استثمارشده و نمایندگان فکری آنان، نابرابری و استثمار را غیر طبیعی و غیرعادلانه دانسته اند و به مبارزه علیه آن دست زده اند. این مبارزه فکری بسیار نابرابر بوده است، زیرا طبقات حاکمه در عین تسلط بر تولید اقتصادی و استفاده از نیروی قهریه، عرصه تولید فکری را نیز کنترل می کنند و از طریق فرهنگ، دین، هنر، ادبیات، قانون و عرف نیز به بازتولید و حفظ نظام طبقاتی می پردازند. با ظهور سوسیالیسم و بویژه سوسیالیسم مارکسیستی، جهش بزرگی در درک طبقات و مبارزه طبقاتی صورت گرفت.

از طرف دیگر، در درون مارکسیسم نیز درک طبقه و تئوریزه کردن آن عرصه مبارزات ایدئولوژیک بوده است. ابتدا باید تاکید کرد که درک مارکس و انگلس از طبقه یکباره، ناگهانی و الهام شده نبود بلکه در جریان رشد مبارزه طبقاتی، پیشرفت دانش و رشد تولید در قرن نوزدهم تکامل یافت. برای مثال، آنها در نوشته های آغازین خود (مارکس در ۱۸۴۳ - ۱۸۳۵ و انگلس در ۱۸۴۲ - ۱۸۳۸) هرکدام اصطلاح طبقه را بیش از چندبار بکار نبرده اند. (۲)

آنها در این سالها دموکراتهای انقلابی بودند، نظام سرمایه داری را به انتقاد می گرفتند، خواهان اصلاحات جدی بودند، اما به لزوم سرنگونی سرمایه داری و طبقه سرمایه دار نرسیده بودند. حتی بعد از گرایش به کمونیسم (۱۸۴۳) نیز، درکشان از طبقه و مبارزه طبقاتی یکباره و نهایی نبود بلکه در پروسه مبارزه فلسفی و تئوریک و در بستر انقلابات ۴۹- ۱۸۴۸ و کمون پاریس (۱۸۷۱) رشد پیدا کرد. با وجود اینکه مارکس و انگلس در سالهای ۴۶-۱۸۴۵ (در کتاب **ایدئولوژی آلمانی**)، ایده «سلطه طبقاتی» از جمله سلطه طبقه کارگر را بیان کرده بودند، مهمترین جهش در درکشان از مبارزه طبقاتی، یعنی ایده «دیکتاتوری طبقه کارگر» (**diktatur der arbeitervklasse**)، را برای اولین بار در سال ۱۸۵۰ به دنبال شکست این طبقه در انقلابات ۴۹- ۱۸۴۸ بکار بردند (**مبارزه طبقاتی در فرانسه ۱۸۴۸ الی ۱۸۵۰**). (۳)

درک طبقه و تئوریزه کردن آن نقش مهمی در گذار مارکس و انگلس از دموکراتیسم انقلابی به کمونیسم بر عهده داشت. سؤال پیش پای جنبش کمونیستس این بود: اگر سرمایه داری باید بر افکنده شود و جامعه بی طبقه کمونیستی جای آنرا بگیرد، کدام نیروی اجتماعی، کدام سازماندهی، کدام ایدئولوژی و چه سیاستی توانایی به انجام رساندن این پروژه تاریخی را دارد؟ مارکس و انگلس در جریان توضیح و تبیین سرمایه داری به این نتیجه رسیدند که سرمایه داری اولین نظام طبقاتی است که شرایط مادی امحای روابط طبقاتی را فراهم کرده است و طبقه کارگر عامل، اژانت و رهبر این تحول انقلابی خواهد بود. اما نقش انقلابی طبقه کارگر، بعنوان گورکن نظام سرمایه داری، نه بخاطر ستمدیدگی و استثمارشدگی کارگران، بلکه بخاطر این است که تنها طبقه ای است که تعلقات مالکیت (مالکیت وسایل تولید، مالکیت وطن) را ندارد و در سرنگونی سرمایه داری تنها زنجیرهای اسارتش را از دست می دهد. در تئوری مارکسیستی روشن است که انقلاب سوسیالیستی امری محتوم و از قبل پیش بینی شده بشمار نمی رود و طبقه کارگر در پروسه مبارزات اقتصادی و خودبخودی هرگز به سرنگونی نظام سرمایه داری دست نمی یابد و اعضای این طبقه الزاماً واقف به نقش تاریخی خود نیستند (نک: طبقه در تئوری مارکسیستی).

مارکس و انگلس تئوری طبقه را در شرایط تاریخی استقرار سرمایه داری (در بخشی از اروپا و آمریکای شمالی) و ورود طبقه کارگر به عرصه تاریخ بعنوان طبقه انقلابی نوین تدوین کردند، اما توانستند در مورد طبقات و مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیسم نیز پیش بینی های مهمی بکنند که صحت بسیاری از آنها در انقلابات سوسیالیستی قرن بیستم، هم در پیروزی و هم در شکستشان، تایید شد.

بسیاری از محققین، مارکسیست و غیرمارکسیست، تایید کرده اند که علیرغم پایه ای بودن مفهوم "طبقه" در مارکسیسم و جنبش کمونیستی، مارکس و انگلس هیچوقت به شیوه ای سیستماتیک آنرا تئوریزه نکردند و تنها جایی که مارکس بطور مشخص به توضیح طبقه پرداخت (فصل آخر جلد سوم **سرمایه**) آنرا ناتمام گذاشت و به این ترتیب راه را بر ابهام و سردرگمی باز گذاشت. چنین ارزیابی در مورد سایر تئوریهای مارکس و انگلس در رابطه با دولت، ملت، جنسیت، هنر و ... فراوان است. اما مشکل اصلی این نیست که مارکس و انگلس تا چه حد طبقه یا سایر مفاهیم را شکافته اند.

در حالیکه این موضوع تئوریک (رسالت طبقه کارگر در سرنگونی دیکتاتوری طبقه سرمایه دار و برقراری دیکتاتوری طبقه کارگر به منظور الغای همه طبقات) در آثار مارکس و انگلس بطور مکرر بیان شده است، بعضی از هواداران سوسیالیسم و کمونیسم آنرا نمی پذیرند و این مسئله ای صرفاً معرفتی نیست بلکه ایدئولوژیک است. برای مثال، بلافاصله بعد از مرگ انگلس (۱۸۹۵) یکی از مهمترین مبارزات ایدئولوژیک جنبش کمونیستی در روسیه بر سر نقش طبقه کارگر در تاریخ، رابطه بین طبقه و آگاهی طبقاتی و رابطه بین مبارزه اقتصادی و سیاسی در گرفت.

جریان مشهور به اکونومیسم (اقتصاد گرایی) مبارزه بین طبقه کارگر و سرمایه دار را به عرصه اقتصاد (مثلاً) دستمزد، شرایط مناسب کار، بیمه) محدود می کرد، از مبارزه سیاسی برای سرنگونی سلطه سیاسی طبقاتی طفره می رفت، آن را به مرحله ای بعد از اتمام مبارزات اقتصادی محول می کرد و یا می خواست مبارزه اقتصادی را به مبارزه سیاسی تبدیل بکند. لنین در مقابله با درک اکونومیستی تاکید کرد که طبقه سرمایه دار در عرصه سیاست (یعنی قدرت دولتی) و نه در عرصه اقتصاد اعمال حاکمیت می کند و بهمین دلیل مبارزات خودبخودی و اقتصادی طبقه کارگر، در هیچ شرایطی، حاکمیت طبقه سرمایه دار را به خطر نمی اندازد. مبارزه اقتصادی که چیزی جز معامله بر سر فروش نیروی کار به سرمایه داران نیست مبارزه ای است در چهار چوب روابط سرمایه داری و به سوسیالیسم نمی انجامد.

در عین حال لنین استدلال کرد که طبقه کارگر در پروسه مبارزات اقتصادی نمی تواند به آگاهی طبقاتی برسد. آگاهی طبقاتی، یعنی تئوری سوسیالیسم - کمونیسم، بر اساس جمع بندی یا تعمیم تجربه مبارزات خودبخودی کارگران بدست نمی آید و مبارزات اقتصادی در نهایت رشد خود به آگاهی سندیکایی یا اتحادیه ای (یعنی لزوم تشکل کارگران در سندیکا و اتحادیه کارگری و تامین دستمزد بیشتر و شرایط بهتر کار) می انجامد. آگاهی طبقاتی با حرکات خودبخودی کارگران تفاوت دارد و نمی تواند از این پراتیک برخیزد زیرا خودش دینامیسم دیگری دارد - حرکتی است در عرصه دانش فلسفی، تاریخی، اقتصادی و در عرصه مفاهیم و تئوری و ایدئولوژی و تحلیل و تبیین داده ها. آگاهی و ماده (واقعیت) وحدت ضدین را تشکیل می دهند و بهمیدگر تبدیل می شوند و واقعیت مبارزات کارگران، هر چقدر هم که وسیع و مداوم باشد، نمی تواند به درک درست کل فرماسیون اجتماعی - اقتصادی سرمایه داری، مبارزه طبقاتی، نقش تاریخی طبقه کارگر در سرنگونی سرمایه داری و ساختمان سوسیالیسم و گذار به کمونیسم بیانجامد. به این معنی، لنین تاکید کرد که:

آگاهی سیاسی طبقاتی را فقط از بیرون می توان برای کارگر برد، یعنی از بیرون مبارزه اقتصادی و از برون محیط مناسبات میان کارگر و کارفرما. تنها عرصه ای هم که می توان این دانش را از آن بیرون آورد، عرصه مناسبات تمام طبقات و قشرها با دستگاه حاکمه و دولت یعنی عرصه مناسبات تمام طبقات با یکدیگر است. (۵)

این دعاوی تئوریک لنین در مورد طبقه کارگر و آگاهی سوسیالیستی مهمترین جهش در رشد تئوری طبقه کارگر و

مسأله این است که درک طبقه یا هر رابطه اجتماعی امری صرفاً معرفتی نیست و به علایق سیاسی و ایدئولوژیک نیز مربوط می شود. از نظر معرفت شناختی، روش مارکس و انگلس ماتریالیسم دیالکتیک بود. از نظر سیاسی و ایدئولوژیک، آنها طبقه را از دید منافع طبقه کارگر تحلیل کردند. آنها طبقه را یک قالب یا جعبه نمی دیدند که بتوان انسانها را در آن جای داد و منافع و سیاست و ایدئولوژی و آگاهی شان را از آن استنباط کرد. طبقه از دید آنها صفت یا خصلت نیست که اعضای یک طبقه آنرا با خود حمل بکنند و بوسیله آن شناخته بشوند. همچنین طبقه جمع کل افرادی نیست که یک طبقه را تشکیل می دهند.

در عین حال طبقه شیئی نیست بلکه یک رابطه اجتماعی است یعنی رابطه بین کار و سرمایه که هیچکدام از این ها هم شیئی بشمار نمی روند و رابطه اجتماعی هستند و یک شبکه پیچیده روابط را تشکیل می دهند. یک طبقه به تنهایی و به شکل قائم بالذات یا فی نفسه نمی تواند وجود داشته باشد. برای مثال، طبقه کارگر تنها در رابطه با طبقه سرمایه دار و کلیه اقشار و گروههای اجتماعی می تواند وجود داشته باشد. بهمین دلیل مارکس و انگلس به تعریف کردن مفاهیم و تعیین تکلیف کردن آنها علاقه ای نشان نمی دهند. همه "چیز" رابطه است و این روابط به شکل وحدت ضدین در تحول اند. دید غیردیالکتیکی نمی تواند طبقه را بصورت رابطه اجتماعی درک بکند.



مارکس سهم خود را در تئوریزه کردن طبقه بشیوه ای بسیار صریح در سال ۱۸۵۲ ارزیابی کرد:

تا جاییکه به من مربوط می شود، نه امتیاز کشف کردن وجود طبقات در جامعه مدرن و نه مبارزه بین آنها به من تعلق نمی گیرد. مدتها قبل از من، مورخین بورژوا تکامل تاریخی این مبارزه طبقاتی را توصیف کرده بودند و اقتصاددانان بورژوا کالبد شکافی طبقات را [انجام داده بودند]. آنچه من انجام دادم و تازگی داشت، نشان دادن این بود ۱- که وجود طبقات صرفاً به مراحل تاریخی خاص در تکامل تولید بستگی دارد، ۲- که مبارزه طبقاتی الزاماً به دیکتاتوری پرولتاریا می انجامد، ۳- که این دیکتاتوری خودش تنها گذار به الغای همه طبقات و به جامعه بی طبقه را تشکیل می دهد. (۴)

بازتولید روابط سرمایه داری بشیوه ای جامع تئوریزه نشد و در حدی که مطرح شد به خط غالب حزب و سیاست و برنامه ریزی دولت تبدیل نگردید بطوریکه بعد از تثبیت حکومت شوروی و موفقیت در پایان دادن به قحطی و فلاکت و گسترش مالکیت دولتی و اشتراکی بر تولید صنعتی و کشاورزی، استالین در ۱۹۳۹ اعلام کرد که در جامعه شوروی طبقات متخاصم و روابط طبقاتی آنتاگونیستی دیگر وجود ندارد (نک: طبقه در تئوری مارکسیستی).

اگر تبدیل طبقه کارگر به طبقه حاکم مهمترین تحول تاریخ جامعه طبقاتی بود، شکست آن در ساختمان سوسیالیسم بزرگترین چالش سیاسی و ایدئولوژیک برای این طبقه بشمار می رود. چگونه طبقه کارگر بعد از بقدرت رسیدن نه تنها موفق نشد که نظام طبقاتی را از میان بردارد، بلکه خودش بوسیله آن برافکنده شد؟

در شوروی، احیای سرمایه داری، که در بعضی زمینه ها برچیده شده بود، پروسه ای تدریجی بود اما سیاستها و برنامه های کنگره بیستم حزب کمونیسم شوروی در ۱۹۵۶ آنرا رسمیت بخشید. مقاومت در مقابل برنامه احیای سرمایه داری هم که ابتدا توسط حزب کمونیست چین شروع شد تدریجی بود اما در طول مبارزه ای که در گرفت، در سال ۱۹۶۴ به انشعاب بزرگ در جنبش کمونیستی بین المللی کشیده شد. مائو، بمنظور جلوگیری از احیای سرمایه داری در چین، در سال ۱۹۶۶ "انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی" راه انداخت. اگر مارکس و انگلس تئوری طبقه را در دوران رشد پرولتاریا، در قرن نوزدهم، تدوین کردند و لنین این تئوری را در دوران بقدرت رسیدن این طبقه تکامل بخشید، مائو این میراث تئوریک را با جمع بندی از شکست طبقه در شوروی و پیچ و خمهای انقلاب سوسیالیستی در چین به سطح بالاتری ارتقا داد.

مائو در پروسه انقلاب فرهنگی، ضمن تاکید بر طبقاتی بودن سراسر دوران طولانی سوسیالیسم، آنچه را که تئوری مارکسیستی و لنینیستی منشا بازتولید یا احیای روابط سرمایه داری بحساب می آورد (حق بورژوازی، تضاد کار بدنی و فکری، تضاد شهر و ده، تضاد زن و مرد، روابط کالایی، نیروی عادت، سرمایه بین المللی، تولید کوچک، مقاومت سرمایه داران و مالکین سرنگون شده و ...) تایید کرد اما دینامیسم مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیسم را بشیوه ای پیچیده و دیالکتیکی تئوریزه کرد. مائو تاکید کرد که سوسیالیسم وحدت ضدین بین سرمایه داری و کمونیسم است؛ هر دو نظام در سوسیالیسم حضور دارند و تبدیل یکی به دیگری در سرتاسر دوران طولانی سوسیالیسم میسر است. مسئله فقط این نیست که سرمایه داری سرنگون شده مقاومت می کند. پیچیدگی مسئله در اینست که سوسیالیسم خودش راه را بر تولید بورژوازی نوین باز گذاشته است. بعد از اینکه سرمایه داران و مالکین برافکنده شدند و سوسیالیستی کردن روابط تولید پیشرفت کرد و تولید کوچک محدود شد و در حل تضادهای دیگر پیشرفت بدست آمد، بورژوازی نوین قد علم می کند. عرصه عمده ظهور بورژوازی نوین حزب کمونیست است. حزب، مانند هر پدیده دیگری، وحدت ضدین (خط کمونیستی و بورژوائی) است به این معنی که خط سیاسی و ایدئولوژیک طبقه سرمایه دار در حزب وجود دارد و اگر غلبه پیدا بکند بمعنی بقدرت رسیدن سرمایه داری است.

انگلس بشمار می رود. در این بحثها، لنین به طبقه کارگر نه مانند یک قالب یا شی بلکه یک رابطه اجتماعی در مجموع روابط اجتماعی فرماسیون سرمایه داری و فراتر از آن در کل تاریخ جامعه طبقاتی می نگرد (نک: آگاهی طبقاتی).

مهمترین تحول در تاریخ چند هزار ساله جامعه طبقاتی، بعد از مرگ مارکس و انگلس، صورت گرفت. طبقه کارگر ۹۰ سال پیش، در جریان انقلاب اکتبر، تحت رهبری حزب کمونیست بلشویک قدرت سیاسی را بدست گرفت و برای اول بار به طبقه حاکم تبدیل شد. حزب بلشویک، رهبر این انقلاب، با چالش بی سابقه ای روبرو شد، هم در عرصه عمل و هم در عرصه تئوری: نقش تاریخی طبقه کارگر بمثابه طبقه حاکم، یعنی طبقه ای که رسالت از میان برداشتن نظام طبقاتی و ساختن جامعه بی طبقه را بر عهده دارد، به مسئله عملی تبدیل شد. برای بسیاری از کمونیستها درک شرایط نوین کار آسانی نبود و در شرایط بسیار دشوار جنگ داخلی، حمله امپریالیستها، قحطی و فلاکت، مبارزه تئوریک و ایدئولوژیک بر سر مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی، جایگاه حزب در ساختمان سوسیالیسم، نقش دولت، رابطه اقتصاد و سیاست و بسیاری مسائل دیگر در گرفت. عده ای فکر می کردند که نه تنها سرمایه داری و فئودالیسم را می توان یک شبه برانداخت بلکه انقلاب را می بایست به سایر کشورهای اروپا گسترش داد. لنین دو سال بعد از پیروزی انقلاب در بحث «اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا» گفت:

طبقات در دوران دیکتاتوری پرولتاریا باقیمانده اند و باقی خواهند ماند. دیکتاتوری زمانی غیرلازم خواهد شد که طبقات از بین بروند. طبقات بدون دیکتاتوری پرولتاریا از بین نخواهند رفت.

طبقات باقی مانده اند، ولی هریک از آنها در دوران دیکتاتوری پرولتاریا تغییر شکل یافته اند؛ مناسبات متقابل آنها نیز تغییر شکل یافته است. مبارزه طبقاتی بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا از بین نمی رود، بلکه فقط شکلهای دیگری بخود می گیرد.

... طبقه استثمارگران، ملاکان و سرمایه داران از بین نرفته و ممکن نیست بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا به فوریت از بین برود. استثمارگران در هم شکسته شده، ولی نابود نشده اند. پایگاه بین المللی آنها یعنی سرمایه بین المللی که آنها شعبه ای از آن هستند، باقیمانده است. قسمتی از وسایل تولید، پول و ارتباطات عظیم اجتماعی در دست آنها باقیمانده است. نیروی مقاومت آنان، همانا بعلت شکستشان، صدها و هزارها بار افزایش یافته است... (۶)

در جریان این بحث ها، موانع ساختمان سوسیالیسم و شرایط احیای روابط سرمایه داری مشخص شد، از جمله تولید کوچک و گستردگی آن، روابط کالایی، حق بورژوازی ("از هرکس به اندازه توانش، به هرکس به اندازه کارش"؛ دستمزد برابر برای کار برابر)، تضاد شهر و ده، تضاد کار بدنی و فکری، نیروی عادت و نقش حزب (وجود اپورتونیسیم) و دولت. اما اشارات تئوریک لنین به این سرچشمه های تولید و

K. Marx, "Class Struggles in France, ۱۸۴۸ to ۱۸۵۰", in Marx & Engels, *Ibid*, Volume ۱۰, ۱۹۷۸, pp. ۱۴۵ - ۱۴۵

۴- نامه مارکس به وید مایر (J. Weydemeyer) مورخ ۵ مارس ۱۸۵۲ در

K. Marx & F. Engels, Selected Correspondence, Moscow, Progress Publishers, ۱۹۷۵, p. ۶۴

۵- و. ا. لنین، "چه باید کرد؟" **منتخب آثار**، ترجمه م. پورهرمان و ع. بیات، انتشارات سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، ب.ت، ص ۶۳.

۶- و. ا. لنین، "اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا"، **پیشین**، ص ۷۶۳

۷- بدنبال انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، در بحثهایی که بر سر رابطه سیاست و اقتصاد در گرفت، لنین گفت: «... مسأله تنها چنین مطرح است (و از لحاظ مارکسیستی می تواند چنین مطرح باشد) که بدون برخورد صحیح سیاسی، طبقه معین سلطه و سیادت خود را حفظ نخواهد کرد و بالنتیجه، نخواهد توانست مسأله تولیدی خود را هم حل نماید». لنین، "بار دیگر اتحادیه ها درباره لحظه کنونی و درباره اشتباهات رفقا تروتسکی و بوخارین"، **پیشین**، ص ۸۵۷. مائو این تئوری لنینیستی در مورد رابطه بین اقتصاد و سیاست را، که در آثار مارکس و انگلس بشیوه های دیگر مکرر بیان شده است، در سطح عالیتر تئوریزه کرد.



ادامه از صفحه ۱۴

۴ - منظور از نیکاراگوئه ای گمنام، مبارزانی هستند که در سال ۱۹۷۹ انقلاب آن کشور را علیه دیکتاتوری سوموزا به پیروزی رساندند و برای مدتی الهامبخش مردم آمریکای مرکزی و جنوبی شدند. اما در ادامه به علت خط و مشی نادرست و ناپیگیری نیروی رهبری کننده انقلاب، توان مقابله با توطئه ها و تهدیدهای امپریالیسم آمریکا و نیروهای مسلح مزدور را نیافتند و سرانجام در جریان برگزاری انتخاباتی که با فشار آمریکا به کشور تحمیل شد، جای خود را به رقبای خود که از حمایت ایالات متحده و غرب برخوردار بودند سپردند. رهبران انقلاب نیکاراگوئه در سالهای اخیر با اعلام برانگیز از نظرات و عملکرد "چپ" خود در گذشته، دوباره در قدرت سهیم شده اند و نظام ضد مردمی و تحت سلطه امپریالیسم را می چرخانند.

۵ - «دودو» **Dodo** نام پرنده ای شبیه به بوقلمون است که در جزیره آفریقای موریتس زندگی می کرد و در پایان قرن هفدهم کاملاً منقرض شد. مردن مثل یک "دودو"، اصطلاحی در زبان انگلیسی است که معنای نابودی قطعی و بدون بازگشت دارد.

۶ - «کانکان بونو» **Kankanbono** اشاره به بومیان گینه شرقی که به دست استعمارگران فرانسوی در سالهای پایانی قرن نوزدهم قتل عام شدند.

۷ - «ازتک» **Aztec** نام قوم و تمدنی در منطقه مرکزی سرزمین مکزیک بود که در اوایل قرن شانزدهم مغلوب کشور گشایان اسپانیایی شد و به طور کلی از بین رفت.

۸ - «چه روکی» **Cherokee** نام قبیله ای از بومیان آمریکا بود که در منطقه کوهستانی گسترده ای که کارولاینا و تنسی و جورجیا را در بر می گرفت زندگی می کردند. مهاجران سفید اروپایی با قتل عام های گسترده این قبیله را به نابودی کشاندند. در حال حاضر، شمار کوچکی از بازماندگان آن قبیله در شمال اکلاهما و غرب کارولاینا زندگی می کنند.

دولت نیز، مانند حزب، محصول جامعه طبقاتی است و یکی از سرچشمه های تولید و بازتولید سرمایه داری است.

راهی که مائو برای حل تضادهای طبقاتی در دوران سوسیالیسم ارائه داد انقلاب فرهنگی آنها بصورت بی وقفه بود: چالش مهم طبقه کارگر در پایان دادن به نظام کهنسال طبقاتی اینست که با ابزار جامعه طبقاتی، یعنی حزب و دولت، باید این نظام را برافکند. اگر حزب، یعنی ارگان رهبری کننده ساختمان سوسیالیسم، در عرصه سیاست و ایدئولوژی منافع بورژوازی را نمایندگی نکند سوسیالیسم به سرمایه داری تبدیل می شود. اما انقلاب فرهنگی هم خودش مملو از تضادهای طبقاتی است: انقلاب فرهنگی شکل نویی از انقلاب است زیرا تحت رهبری طبقه ای انجام می شود که خودش قدرت سیاسی را دست دارد.

کودتای رهروان سرمایه داری بعد از مرگ مائو (۱۹۷۶) بمعنای قدرت رسیدن فوری و بلافاصله طبقه سرمایه دار بر چین سوسیالیستی بود. احیای سرمایه داری بدست بورژوازی نوین چین که از درون حزب و دولت قد علم کرد صحت دید دیالکتیکی مائو را تایید می کند که می گفت: درستی خط سیاسی و ایدئولوژیک تعیین کننده است و در پروسه ساختمان سوسیالیسم، که پروسه ای کاملاً آگاهانه است، روبنا تعیین کننده زیربنای اقتصادی است (۷). به عبارت دیگر، در حالیکه سرمایه داری در زیربنا مکانیسمهای بازتولید خود را دارد، سرنوشت سوسیالیسم در مبارزه بین دو طبقه در عرصه روبنا - بویژه حزب - تعیین می شود.

چهل سال بعد از سرنگونی سوسیالیسم در چین در حالیکه سرمایه داری به شکل بی وقفه ای در دنیا گسترش می یابد و تغییرات مهمی در نیروهای مولده صورت گرفته است، استثمار و فقر و ستم به شیوه ای بی سابقه طبقه کارگر و زحمتکشان جهان را تحت فشار قرار داده است و شکلهای کهن استثمار طبقاتی از قبیل برده داری در سه قاره آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین قد علم کرده اند و هر روز دهها هزار از گرسنگی می میرند، در حالیکه محیط زیست نیز بسوی نابودی می رود. در چنین شرایطی، ایده طبقه و تئوری طبقه و مبارزه طبقاتی از طرف نمایندگان فکری بورژوازی زیر سؤال کشیده شده است. در درون جنبش کمونیستی ایران نیز درک طبقه درمحدوده اکونومیسم اوائل قرن بیستم درجامی زنده.

در ادامه این نوشته، ابتدا مبارزه فکری و تئوریک بر سر طبقه در دانش پیش از مارکسیسم توضیح داده می شود و سپس به مبارزه درون تئوری مارکسیستی توجه می شود:

الف- طبقه در دانش پیش از سرمایه داری

ب- طبقه در دانش بورژوازی

ج- طبقه در تئوری مارکسیستی

پانویس ها:

۱- نامه مارکس و انگلس به آگوست بیل، ویلهم لیبکنخت، ویلهم براکه و سایرین ("بخشنامه") در لایپزیک، مورخ ۱۷-۱۸ سپتامبر ۱۸۹۷، لندن در

K. Marx & F. Engels, Selected Correspondence, Moscow, Progress Publishers, ۱۹۷۵, p. ۳۰۷

۲- نگاه کنید به جلد اول و دوم مجموعه آثار مارکس و انگلس:

K. Marx & F. Engels, Collected Works, New York, International Publishers, Volumes ۱-۲, ۱۹۷۵

آگاهی "خودبخودی - بورژوازی" و آگاهی "طبقاتی - کمونیستی" کارگران - بخش دوم

پیام دامون

ب - مبارزه طبقاتی (خود انگیخته)

۱- مبارزه اقتصادی

فشار شرایط کار و زندگی، موجب ایستادگی و بهم پیوستن، گرد آمدن ها و مبارزه توده کارگران با سرمایه داران می شود. آنان با توجه به منافع مشترک به تنظیم خواستهای اقتصادی می پردازند. با مقاومت سرمایه دار، اعتصابها، تظاهراتها و مبارزات اقتصادی خود انگیخته آنها با سرمایه داران شکل گرفته و انجام می پذیرد.

مبارزه در راستای منافع اقتصادی، پیروزی ها و پیشروی ها در این زمینه و بدست آوردن همه یا پاره ای از خواستها و یا شکست و عقب نشینی کارگران، شرایطی است که سطح آگاهی آنها را درباره منافع مشترکشان بالا می برد. اتحاد و یگانگی آنها را افزایش می دهد و ذهنیت و آگاهی کارگران را درباره تضاد میان آنها و سرمایه داران روشنتر می کند.

مبارزه اقتصادی، خواستههایی است پیرامون مزد کار، روز کار و شرایط کار. این مبارزه ممکن است بوسیله کارگران یک کارخانه و علیه شرایط و قوانین یک کارخانه و یک سرمایه دار باشد، که در این صورت همان مبارزه اقتصادی صرف است. اما اگر این مبارزه بوسیله کارگران در همان کارخانه و یا در شماری از کارخانه ها، علیه قوانین و یا برنامه های کل طبقه سرمایه دار (و یا طبقات ارتجاعی حاکم) باشد، آنگاه جنبه سیاسی پیدا می کند. بنابراین مبارزات منسکل کارگران، مبارزات سندیکایی و اتحادیه ای (و یا در راه بدست آوردن حق تشکلهایی چون سندیکا و اتحادیه) با کل سرمایه داران و... مبارزاتی است که کارگران را با دولت که نماینده کل طبقه سرمایه دار است، روبرو می کند و به خواستها و مبارزات اقتصادی کارگران جنبه سیاسی می دهد.

درگیریهایی که در این چارچوب با دولتها رخ می دهد، هم دانش کارگران پیرامون خواستها و منافع اقتصادی مشترک را بالا می برد و هم بسترهایی عینی و ذهنی برای پیشرفت آگاهی سیاسی و یگانگی تشکیلاتی کارگران فراهم می کند. پیچاندن این مبارزات توسط دولت در سازمان های دولتی و همچنین برخورد های آن با مجلس (پارلمان) و دادگاه ها نقش جانبدارانه سازمانهای بوروکراتیک را در اندازه هایی و سرکوب آن به وسیله پلیس و ارتش، نقش نیروهای نظامی و وابستگی آنها به منافع طبقات حاکم را تا حدودی برای کارگران روشن می سازد. به این ترتیب کارگران به میزان معینی، به نقش طبقاتی دولت و رو بنای ایدئولوژیک چون حقوق، مذهب و اخلاق و... پی می برند و کم کم این نکته اساسی را در می یابند که این نظام ها طبیعی، همیشگی و جاودان نیستند.

اما این مبارزات خودبخودی اقتصادی و سیاسی در چارچوب تنگ و بسته تضاد کارگران با سرمایه داران صورت می گیرد. حکایت از خواستها و منافع آبی و یا کوتاه مدت خود این طبقه دارد و پیرامون اندکی بهبودی در زندگی و شرایط اقتصادی و سیاسی این طبقه در نظام استثمارگری موجود دور می زند. درنهایت، این مبارزات خواهان فروش

بهرتر نیروی کار، تحت همین سیستم است؛ و حکایت از شناخت آشتی ناپذیری تضادشان با سرمایه داران و نظام اجتماعی موجود نمی کند. همچنین آماج مبارزه خود را شکستن و خرد کردن قدرت دولتی و نیروهای سیاسی- نظامی آن، تصرف قدرت سیاسی، ویران کردن و نابودکردن نظم کهنه سرمایه داری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و نظام نوین سوسیالیستی قرار نمی دهد.

این مبارزات نمی تواند تامین کننده نگاه این طبقه به بیرون تضاد خودش با سرمایه داران باشد؛ و به همین ترتیب، قادر نیست کارگران را به آگاهی از «کل جامعه» برساند و به آنها این را آموزش دهد که چگونه رهایی واقعی آنها درگروی «رهایی کل جامعه» است. به عبارتی این مبارزات بخودی خود، آگاهی کمونیستی پدید نمی آورد؛ و برای سرمایه داری و نظام های ارتجاعی موجود، نابود کننده و مرگ آفرین نیست. به این ترتیب این مبارزات و آگاهی حاصل از آنها در چارچوب ایدئولوژی و نظام بورژوازی باقی می ماند.

همه مبارزات سندیکایی و اتحادیه ای طبقه کارگر در کشورهای غرب در ۲۰۰ سال گذشته، گواهی بر این گفته است. در کشورهای تحت سلطه نیز، هر آنجا که مبارزات سندیکایی و اتحادیه ای کارگران رشد کرده است و به بالاترین سطح خود رسیده است، خودبخود تبدیل به جنبشی آگاه، سیاسی و مستقل نشده است. کارگران کشوربرزیل، کره جنوبی و یا تونس، پس از سالها مبارزه سندیکایی - چیزی در حدود ۳۰ سال - هنوز یک آگاهی طبقاتی انقلابی- کمونیستی بدست نیاورده اند.

مبارزات اقتصادی کارگران در ایران نیز از این حکم بیرون نبوده است. این مبارزات خود بخودی، درسالهای پیش و پس از انقلاب، نه تنها هیچ گاه افکار و اندیشه های کمونیستی نیافریده است، بلکه به سبب استبداد و اختناق موجود، گاه خود را فقط در خواستهای اقتصادی محصور کرده است و از هرگونه، اندیشه، فکر، آگاهی انقلابی و کمونیستی و سازمان سیاسی و یا حتی خواست ابتدایی سیاسی، تبری جسته است.

تنها ویژگی برجسته مبارزات اقتصادی کارگران در ایران اینست که در شرایط خاص، بسرعت به مبارزاتی سیاسی تبدیل می شود و این با توجه به اینکه کارگران تحت نظامی استبدادی زندگی می کنند که کوچکترین حقی برای اعتصاب و تشکل های صنفی کارگران به رسمیت نمی شناسد، عجیب نیست.

اما مبارزات خود انگیخته ای که در شرایط خاص (مثلاً سرکوب توسط نیروهای نظامی و یا اوضاع انقلابی) سیاسی می شود، در شرایط عادی، در چارچوب خواستههایی برای خود کارگران چون حق اعتصاب و سندیکا و خواستههایی از این دست محدود می گردد و در شرایط انقلابی - در صورت فقدان یک آلترناتیو انقلابی سیاسی - چون سالهای ۵۶-۵۷ به زیر رهبری های اصلاح طلبانه و یا ارتجاعی می رود.

افزون براین، مبارزات اقتصادی در همه بخشها سیاسی نمی شود. از سالهای ۱۳۷۶ به این سو، جنبش اعتصابی کارگران تداومی چشمگیر داشته است، اما این جنبش اعتصابی بطور عمده در کارگاه های متوسط و کوچک بوده و خواستههای آن تنها دفاعی (و یا حتی دفاع از حق ابتدایی زندگی کردن) و عمدتاً پیرامون عقب افتادن حقوقها، بازگشت اخراج شده ها، لغو قرارداد های موقت کار و ایجاد اشتغال دورمی زده

روستا) با تسلط انگیزه های تغییر وضع موجود، صورت می گیرد.

این نوع مبارزات، شورشها و قیامها با سرمایه داران، ارتجاع و امپریالیسم، ستونهای نظام های ارتجاعی موجود را به لرزه درمی آورد و ضربات پتک وار و کوبنده ای به پایه های آن وارد می کند. در اوضاع و شرایط انقلابی تشکلاتی خودجوش چون شورا، کمیته های کارخانه ... از میان کارگران و زحمتکشان سر بر می آورد؛ و پیکار سازمان یافته تر طبقات زحمتکش، طبقات حاکم را در شرایط ضعف و عقب نشینی قرار می دهد؛ و گاه موجب سرنگونی نظام های کهن می گردد. به طور کلی، پیشروی های معین از جانب کارگران و توده ها صورت می گیرد. و عموماً - حتی پس از شکست- در شرایط زندگی اقتصادی و سیاسی کارگران و توده های شهرو روستا، تغییراتی رخ می دهد.

اما این مبارزات، شورشها و قیامها که عموماً نمودار اوج گیری و تکوین جنگ طبقات و «سر بر آسمان ساییدن» و «به عرش اعلا یورش بردن» توده ها می باشد، درحالیکه واجد نتایج مشخص عینی در شرایط و توازن مبارزه طبقات و دارنده آموزشها و درس های فراوان برای طبقه و پیشروان آن است نیز، در ماهیت خود مبارزاتی خودبخودی بشمار می آیند. این نبردها و جنگها، بدون تسلط افکار کمونیستی بر جنبش و تشکل و رهبری حزب کمونیستی صورت می گیرد. بهترین و تکامل یافته ترین شکل این گونه مبارزات و «کنش های انقلابی» نمی تواند به طور خودبخودی به افکار، تشکل و رهبری کمونیستی بینجامد و یا عملی «دگرگون ساز» بدان معنا که آگاهانه نظمی سوسیالیستی بر پا سازد، به شمار آید. همچنین بخودی خود و بدون تجزیه و تحلیل و نقد علمی و درس آموزی از آنها به شکلی که راهگشای و راهنمای مبارزات آگاهانه پس از آن باشد، نمی تواند طبقه کارگر را به «آگاهی» از «شیوه دگرگون سازی وضعیت عینی هستی» شان برساند.

تکامل این نوع مبارزات می تواند به مبارزاتی سیاسی گره بخورد که در سطح جامعه جریان دارد و رهبری این مبارزات در دست نیروهایی است که خرده بورژوازی، بورژوازی و یا ارتجاعی هستند. در این مبارزات، طبقه کارگر با تمامی نیرو و توانش شرکت می کند و در روند مبارزات تاثیر می گذارد. اما بدون تفکر و تشکل مستقل انقلابی کمونیستی، بجای رهبری خویش برتوده های زحمتکش و ستمدیده و انقلاب، دنباله رو برنامه و شعارهای این نیروها که در بهترین حالت در حد دموکراسی بورژوازی است، می شود. این مبارزات، همواره در حالیکه چیز دندانگیری درخور نقش و نیروی صرف شده اش برای او در پی ندارد، به پایان می رسد و نظام کهنه دوباره باز تولید می گردد. حتی در صورتی که طبقه کارگر در این مبارزات شرکت فعال و کنشی انقلابی داشته باشد باز در صورت پیروی این طبقه از جریانهای خرده بورژوازی و بورژوازی، آگاهی این طبقه یک آگاهی واقعاً «طبقاتی- انقلابی»، یک آگاهی کمونیستی نخواهد بود و در چارچوب آگاهی و ایدئولوژی بورژوازی خواهد ماند.

تمامی مبارزات خودانگیخته سیاسی و انقلابی و یا حتی دگرگون ساز در غرب که انگیزه و رهبری کمونیستی نداشته و یا توسط جریانهای بورژوازی و خرده بورژوازی رهبری می شدند، از این رده به شمار می آیند. مبارزات انقلابی کارگران در انقلاب ۱۹۰۵ و فوریه ۱۹۱۷ روسیه (که به

است. این جنبش تنها در برخی از بخشها تا حدودی با تهاجم و با خواسته های آزادی اعتصاب و تشکل، همراه شده است. بهترین برآمد این مبارزات در ۱۰ سال اخیر یعنی مبارزات کارگران شرکت واحد تهران، که با خواست سندیکا و تشکیل عملی آن، با دولت روبرو گردید، درحالیکه درسهایی مفید و ارزشمندی برای مبارزه طبقه کارگر و کمونیستها دربردارد، حامل یا بخودی خود ایجاد کننده یک آگاهی انقلابی - کمونیستی نبوده است.

اکنونیستها با برداشتی نادرست از این سخن که سوسیالیسم و کمونیسم به مثابه یک نظام اجتماعی، به طور کلی نه از ذهن روشنفکران و یا تحیل گرایان پاک نیت و خیر اندیش، بل از تضاد و مبارزه طبقاتی عینی کارگران (و در کشورهای تحت سلطه مبارزه کارگران و زحمتکشان شهر و روستا) با سرمایه داران (بورژوازی) بیرون می آید، و بنابراین تئوری، استراتژی و تاکتیک مبارزه طبقاتی نباید «ذهنی گرایانه» و «من درآوردی» باشد، بلکه در اساس باید به مبارزه طبقاتی کارگران و توده تحت ستم و استثمار متکی باشد، مبارزه طبقاتی را به سطوح مبارزه اقتصادی خودبخودی طبقه کارگر محدود کرده، به تبلیغ و رواج این تفکر می پردازند که تئوری تابع درجه ای از مبارزه طبقاتی کارگران است که در پیش چشمانمان حاضر است.

اکنونیستها این سطح از مبارزات اقتصادی و سیاسی کارگران را به شیوه ها و اشکال گوناگون به سطح یک تئوری تمام و کمال بر می کشند؛ و واپسین آرمان خود را در عمل، در به کرسی نشاندن این گونه خواسته ها که پی در پی تکرار می شود، می دانند. بدین ترتیب «تئوری» و «نقشه» و برنامه استراتژیک برای سرنگونی یک نظام استثمارگری و تصرف قدرت سیاسی را تابع «مبارزه موجود» می کنند. بنا براین آنان در برابر آگاهی خود انگیزه سر فرودآورده و مبارزات خودبخودی کارگران را تقدیس می کنند.

در دوره حاضر برخی از اینان زمزمه می کنند که چون کارگران در شرایط کنونی آماده تصرف قدرت سیاسی نیستند، پس نه نیازی به تفکر و تئوری تصرف قدرت سیاسی و تبلیغ و ترویج آن می باشد و نه نیازی هست که کارگران تشکیلاتی داشته باشند که برای چنین امری کارگران را آماده کند و سازمان دهد. بنابراین آنها منکر وجود تشکیلات و حزب انقلابی می شوند که بگونه ای فعال مبارزه کارگران را بسوی یک مبارزه کمونیستی بکشاند. به این ترتیب اینان عقب ماندگی خود را به گردن کارگران می اندازند.

۲- مبارزه سیاسی

فقرو ستم، سختی و رنج، تلخکامی و مرارت در شرایط کار و زندگی کارگران، تنها بگونه ای تدریجی بالا و پایین نمی رود. فشارهای اقتصادی یا سیاسی در شرایط معین، جهش وار به فشارهایی بیرون از تاب و توان کارگران و توده های زحمتکش کشیده می شود. بحرانهای اقتصادی و سیاسی (و یا جنگهای امپریالیستی و ارتجاعی)، کارگران و توده های زحمتکش را به شورش و طغیان در برابر وضع موجود برمی انگیزد. در نتیجه و در چشم اندازی گسترده تر نسبت به مبارزات صنفی- سیاسی، و بگونه ای کیفیاً متمایز از این مبارزات، جنبشها و مبارزات سیاسی- انقلابی خودانگیخته، شورشها و قیامهای توده های کارگر و زحمتکش (شهر و

تواند مبارزه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و یا فرهنگی، اصلاح طلبانه و یا انقلابی، مسالمت آمیز و یا قهرآمیز باشد. می توان بین این اشکال، اختلافها و تضادهایی را میان سطح آگاهی و تشکیلاتی و نتایج مشخص عملی مشاهده کرد و از نظر درسها و آموزشهای آن برای تئوری و مبارزه انقلابی، آنها را دارای ارزشهای متفاوت دانست. برای نمونه یک مبارزه خودبخودی اقتصادی در یک چارچوب اصلاح طلبانه را سطح پایین تری نسبت به یک مبارزه خودبخودی سیاسی - انقلابی و یا قیامی مسلحانه یا نبردی نظامی به شمار آورد. اما همه این اشکال در آن نکته عام مشترکند. همه مبارزاتی هستند که نه بر مبنای تئوری انقلابی، نه بر مبنای طرح و نقشه و نه رهبری شونده توسط تشکیلات پیشرو طبقه کارگر، بلکه عمدتاً بگونه ای «خود بخود» برانگیخته می شوند و به گونه ای «خود بخود» و عکس العملی به پیش می روند. و به تنهایی، یکجانبه و حامل نقص و کمبود هستند؛ و در چارچوب ایدئولوژی و نظام بورژوازی می مانند. عالیترین سطوح این آگاهی و مبارزه خود انگیخته، خودبخود، به آگاهی و مبارزه کمونیستی تکامل نمی یابد. (۴)

ادامه دارد...

افزوده ها:

- ۱- در ادامه این نوشته، در باره «کلیت اجتماعی» صحبت خواهیم کرد.
- ۲- پلخائف به عنوان یک منشویک، با قیام مسلحانه توده ها در انقلاب ۱۹۰۵، مخالفت می کرد. وی با سرزنش توده ها می گفت که توده ها «نمی بایست دست به اسلحه می بردند». این واکنش پلخائف همواره ورد زبان لنین بود؛ و بارها به مناسبت های گوناگون آن را بازگو می کرد. لنین این رفتار را با واکنش مارکس در مقابل قیام کمونارها در پاریس، قیاس می کرد که در آغاز آن را بی موقع می دانست اما پس از شروع با شور و شوق با آن همراهی کرد و به درس گرفتن از آن پرداخت.
- ۳- در ایران ما، مشخصه اکونومیستها- حداقل در حرف- قبول داشتن صرف مبارزات اقتصادی و یا حتی قبول جنبه سیاسی یافتن مبارزات اقتصادی و کلاً حفظ نظام سیاسی موجود نیست. در دوره کنونی کدام جریان و یا حزب اکونومیستی و حتی ریزیونیستی است که - نه از سر زبان بلکه حتی از ته دلش- نظام کنونی را بخواهد؟ همه در جنبش کارگری علیه آن تبلیغ می کنند و خواهان سرنگونی آن و جایگزین کردن آن با نظام سوسیالیستی مورد نظر خودشان هستند. اما نه تئوری راهنمای آنها یک تئوری انقلابی مارکسیستی است و نه در عمل قادرند برنامه، نقشه و سیاستی را پیش گذارند که جنبش کارگری را به سطوح بالاتری ارتقا دهد. بین خواست سیاسی این قبیل جریانها که باصطلاح سرنگونی نظام کنونی است با برنامه های عملی آنان برای تحقق این امر توسط جنبش طبقه کارگر، تضاد فاحشی وجود دارد. در عمل است که اینان به خاطر خط مشی تئوریک - سیاسی نادرست خود، جنبش کارگری و کلاً جنبشهای توده ای را در حدود خواستههای اقتصادی نگه می دارند و یا در بهترین حالت می خواهند به آن جنبه سیاسی دهند؛ و یا در شرایط انقلابی به سبب ضعف مفرط و همچنین انحرافات تئوریکی، سیاسی و سازمانی خویش، آنرا دودستی تقدیم علائق جریانها بورژوازی می کنند.
- ۴- نکته ای که در بحث ما غایب است نقش نیروهای چپ و کمونیستها در تکوین جنبش کارگری از ابتدای حرکت نضج گیری این جنبش تا کنون است. درحالیکه نمی توان این تاریخ را بدون نقش چپ و کمونیستها در آن، درک کرد. ما پیشتر و در تکامل سخن به آن خواهیم پرداخت.

سرنگونی تزاریسیم (انجامید) و مبارزات کارگران در سالهای بحران اقتصادی ۱۹۲۹ در آمریکا و یا در مه ۱۹۶۸ در فرانسه نمونه های بارز آن هستند.

در دوران اخیر، مبارزات اتحادیه همبستگی کارگران لهستان که سویه ای دگرگونی طلب و دگرگون کننده داشت، نشان داد که چگونه می توان از زیر تسلط یک سیاست و نظام بورژوازی ارتجاعی در آمد ولی به سیاست و نظام بورژوازی ارتجاعی دیگری در غلطید. از این گونه اند بیشتر مبارزات سیاسی- انقلابی در کشورهای تحت سلطه چون مبارزات و شورشهای سیاسی کارگران و توده های اندونزی و تایلند و زئیر و ...

همچنین است مبارزات و شورشهای انقلابی طبقه کارگر ایران در انقلاب ۵۷ با نظام ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم شاه. که به سرنگونی شاه و فرو ریختن نظام سلطنتی انجامید. این مبارزات به واسطه فقدان تئوری و رهبری تشکیلات کمونیستی، در عمل به زیر رهبری جریان هایی واپسگرایی چون جریان خمینی رفت؛ و اسیر تفکر و برنامه های این جریانها شد. نمی توان آگاهی طبقه کارگر در این انقلاب را، چونان یک «آگاهی طبقاتی کمونیستی» و شناخت «کلیت اجتماعی» (۱) و مبارزه این طبقه را چون جنبشی «مستقل»، دانست.

شاید بهترین آموزش این گونه مبارزات برای کارگران این باشد که از چه راه هایی نمی توانند وضعیت عینی شان را دگرگون کنند. و چگونه ویران کردن این نظام و برجای نشاندن نظامی شایسته تر، راهی دیگر و مبارزه ای دیگر در خواست می کند.

در چنین شرایطی، بخش عمده اکونومیستها، در قالب احزاب سیاسی اپورتونیستی و ریزیونیستی، رویه ای برخلاف دوره نخست در پیش می گیرند. در دوره نخست، عموماً به گونه ای آشکار، در مقابل جنبش خودبخودی توده ها و اشکال گوناگون آن سر فرود می آوردند. اما در این دوره به مبارزه با جنبش خودبخودی کارگران می پردازند: آنان از یک سو از «زیاده روی های» جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشان می نالند، «گله ها» و «شکایت ها» سر می دهند (۲) و از کارگران و زحمتکشان می خواهند که «خود دار» باشند؛ و از سوی دیگر به شکلی هار و وحشیانه با «تند روی» های آن می ستیزند و تلاش می کنند که این جنبش خودبخودی را به سوی مسیری سوق و تغییر جهت دهند که در بهترین حالت، باب میل جریان های بورژوازی اپوزیسیون باشد. آنها را «نرماند» و «اخم» هاشان را فرو نشاند و در بدترین حالت، باب میل طبقات ارتجاعی حاکم و یا امپریالیستها گردد.

بخشی از اکونومیستها نیز که مبارزات انقلابی خودانگیخته کارگران و توده ها را آرمانی ترین و عالیترین حد مبارزه بر می شمارند، دنباله رو محض این جنبشها می شوند و مانع از تکوین این جنبشها به جنبشهای آگاهانه انقلابی - کمونیستی می گردند. (۳)

دریک نتیجه گیری کلی از مباحث بالا، می توانیم بگوییم که، نفس «خود انگیختگی» مبارزات طبقه کارگر- و در سطحی وسیعتر توده های زحمتکشان شهر (و روستا) - امری عام است، که همواره خود را، در اشکال مشخصی نمایان می کند. این اشکال مشخص مبارزه خود بخودی، می

پیوست: گزارش های ارسالی

حکومت حیا کن دانشگاه رو رها کن!

روز دوشنبه ۱۶ مهر ماه ساعت ۱۰ صبح مقرر گردیده بود تا محمود احمدی نژاد به مناسبت آغاز سال تحصیلی جدید در دانشگاه تهران سخنرانی کند. اطلاعیه برنامه از شب قبل در خبرگزاری های رسمی دولتی اعلام شده بود.

وقتی به دانشگاه رسیدم کنترل های شدید حراست دانشگاه در ورود و خروج دانشجویان دیده می شد و اکثریت افراد متفرقه مجبور بودند با استفاده از کارت سایر دانشجویان به دانشگاه وارد شوند. در داخل محوطه دانشگاه نیز حضور چند آمبولانس و یک ماشین آتش نشانی مشهود بود، گویی دانشجویان قصد انجام عملیات مسلحانه را دارند و این امر نشان دهنده اوج وحشت رژیم آخوندی نسبت به جنبش دانشجویی است.

با توجه به برنامه حضور احمدی نژاد در دانشگاه کلمبیا، دولت انتظار حرکتی از جانب جنبش دانشجویی را داشت. از همین رو دولت فاشیستی جمهوری اسلامی با داشتن تجربه قبلی حرکت دانشجویان دانشگاه امیرکبیر فکر خیلی از جوانب را کرد.

مکان سخنرانی تالار کتابخانه مرکزی دانشگاه بود که ورود و خروج در روزهای عادی به آن مکان با تحویل کیف و ارائه کارت دانشجویی میسر است. ولی در این روز بخش کتابخانه را تعطیل کرده و از قبل برای حضار جلسه کارت دعوت تهیه کردند. مدعوین مانند همیشه افراد دولتی، بسیجیان و دانشجویان دانشگاه هایی چون دانشگاه امام صادق هستند. کسانی که به جای اعتراض برای احمدی نژاد کف می زنند.

فضای خارج از کتابخانه یعنی محوطه دانشگاه نیز خالی از تدابیر امنیتی نبود. حراست دانشگاه چند برابر گردیده بود و عوامل بسیجی نیز دست پیش را گرفته بودند که پس نیفتند. آنان در مقابل مسجد دانشگاه که روبروی کتابخانه است تجمعی را شکل دادند.

وقتی سرود "یار دبستانی" را شنیدم به دنبال مبدا صدا به محوطه مقابل دانشکده ادبیات در ضلع شرقی کتابخانه رفتم. تعدادی از دانشجویان مبارز دانشگاه جمع شده و منتظر دیگران بودند. یک نفر پلاکاردهایی را در میان سایرین توزیع می کرد. عناوین این پلاکاردها عبارت بودند از:

"ما هم سوال داریم"، "اخراج اساتید منتقد، و نقض استقلال آکادمیک محکوم است"، "دانشجویان زندانی را آزاد کنید" و ...

بعد از مدتی سرود خواندن یکی از دانشجویان دیگران را به حرکت به سمت کتابخانه دعوت کرد اما اعضاء انجمن اسلامی دانشگاه که خود را برگزار کننده تجمع اعتراضی می دانستند با وی مخالفت نموده و اعلام داشتند که ما قصد برخورد با بسیجیان را نداشته و می خواهیم یک حرکت مسالمت آمیز به صورت گفتمان داشته باشیم.

در تمام این لحظات صدای الله اکبر وشعارهای «مرگ بر انگلیس»، «ما بیداریم» و «مرگ بر آمریکا» به گوش می رسید. بسیجی ها همچنین با فرستادن صلوات و سینه زدن شعار «حسین حسین شعار ماست، شهادت افتخار ماست» را سر می دادند.

سرانجام دانشجویان مبارز تصمیم گرفتند علیرغم مخالفت انجمن اسلامی به سمت کتابخانه حرکت کنند. حرکتشان را با سرود "یار دبستانی" آغاز کردند. وقتی به بسیجی ها رسیدند شعار سر دادند:

"مرگ بر دیکتاتور"، «توپ تانک بسیجی، دیگر اثر ندارد»، «حکومت حیا کن دانشگاه رو رها کن»، «دانشجوی

زندانی آزاد باید گردد»، «شکنجه دانشجو، محکوم است محکوم است»، «حکومت زور نمی خوام، پلیس مزدور نمی خوام»، «دانشجو می میرد ذلت نمی پذیرد»، «محمود احمدی نژاد، عامل تبعیض و فساد» و «مرگ بر دولت مردم فریب» سر دادند.

بسیجیان امکان پیشروی به دانشجویان مبارز را نمی دادند. با صف جلویی تجمع درگیر شدند و به ضرب و شتم پرداختند. پس از این حرکت دانشجویان انجمن اسلامی نیز اجباراً به این به نقطه نقل مکان کردند و به خواندن بیانیه های خود پرداختند. چند بیانیه از تشکل های مختلف خوانده شد. اکثر این بیانیه ها خواستار آزادی دانشجویان و لغو اخراج اساتید شدند و در برابر ادعاهایی که احمدی نژاد نسبت به وضعیت دانشگاه ها و مسائل اجتماعی ایران در سخنرانی دانشگاه کلمبیا ابراز داشته بود، موضع مخالف گرفتند. از موارد دیگری که در بیانیه ها مشترک بود تاکید بر مسائل صنفی دانشگاه و اقدامات مسالمت آمیز بود که دلیل عمده اش ناشی از خط مشی سازشکارانه نگارندگان بیانیه ها بود. متأسفانه از سوی دانشجویان طیف چپ دانشگاه بیانیه ای تهیه نشده بود؛ و موضع رادیکال آنها در نظرگاه دانشجویانی که تعدادی از آنها دانشجویان جدیدالورود بودند ابراز نگردید.

سرانجام بیانیه های انفعال طلبانه انجمنهای اسلامی نتوانست آب بر آتش خشم دانشجویان مبارز بریزد. در همین اثنا خبر آمد که عده ای از دانشجویان که اجازه ورود به دانشگاه را نیافتند با نشستن بر کف خیابان ۱۶ آذر مانع از حرکت ماشینها شدند. تجمع ما نیز به سمت درب ۱۶ آذر حرکت کرد. نیروهای انتظامی پشت درهای دانشگاه صف بسته بودند تا مردم نتوانند شاهد اعتراض دانشجویان باشند ولی صدای عدالتخواهی دانشجویان را نمی توان به هیچ طریق خاموش کرد. دانشجویان هر چه بلندتر و رساتر شعار می دادند و قصد شکستن در را داشتند که نیروهای انتظامی با ضربات باتوم بر دستان آنها مانع از این اقدام شدند. دانشجویان همچنین با ضرب و شتم حراستی ها آنها را از سر راه خود برداشتند؛ اقدام به سنگ پراکنی به سمت نیروهای انتظامی کردند، گارد ویژه با سپرهای مقاوم جای نیروهای قبلی را گرفتند. شعارهایی چون "ایران شده فلسطین، ملت چرا نشستین" و "ای مردم با غیرت حمایت حمایت" به شعارهای دانشجویان اضافه شد. سپس دانشجویان مبارز از کنار زده های دانشگاه حرکت کرده و مقابل مردمی که به نظاره ایستاده بودند شعار دادند و تا درب اصلی دانشگاه واقع در خیابان انقلاب به حرکت شان ادامه دادند. در آنجا نیز اقدام به شکستن در کردند و عکس العمل پلیس مانند قبل بود.

دانشجویان به سنگ پراکنی بسمت نیروهای انتظامی ادامه دادند و همزمان شعار "جمهوری اسلامی فانوس رو به باد است" را سر دادند. این قبیل شعارهای لرزه افکن نیروی انتظامی را مستاصل کرد. آنها با پخش گاز فلفل اقدام به سرکوب صدای دانشجویان کردند ولی دانشجویان مبارز از پای نایستادند. حوالی ظهر بود که خبر خروج احمدی نژاد رسید. دانشجویان با شتاب به سمت او حرکت کردند ولی او از فرصت درگیری میان دانشجویان و ماموران انتظامی در جلوی در اصلی استفاده کرد و از دانشگاه خارج شد.

بدون شک ۱۶ مهر ماه ۱۳۸۶ را جنبش دانشجویی به خاطر خواهد سپرد. چرا که این جنبش بار دیگر توانست بر وظیفه اصلی خود یعنی مبارزه با نظام کهنه و پوسیده جمهوری اسلامی تاکید کند و بی آبرویی و بی پایگی رئیس جمهور این نظام ارتجاعی را به چشم جهانیان پدیدار کند.

به امید آنکه در آینده نزدیک شاهد اتحاد تمامی ستمدیدگان جامعه با جنبش دانشجویی در مبارزه علیه نظام زور و ستم و استعمار باشیم. ■

رفقا بود در ادامه نیز دانشجویان شعار "برپا خیز، از جا کن، بنای کاخ دشمن" را سر دادند.

در ساعت ۱۲:۳۰ تریبون آزاد به کار خود پایان داد. در این ساعت تعداد دانشجویان که به ۱۲۰۰ نفر رسیده بود بار دیگر با خواندن سرود یار دبستانی اقدام به راهپیمایی به طرف درب ولی عصر کردند. آنان پشت در تجمع کردند و شعار دادند. اینکار موجب توقف مردم بیرون دانشگاه شد. تعدادی از مردم در مقابل در تجمع کردند که با ورود نیروی سرکوب گر انتظامی پراکنده شدند. دانشجویان با سر دادن شعار "حکومت زور نمی خوایم، پلیس مزدور نمی خوایم" و "حکومت حیا کن، دانشگاه رو رها کن" به استقبال نیروی انتظامی رفتند. در این زمان چند تن از عوامل اطلاعات و حراست اقدام به گرفتن عکس و فیلم کردند که با هوشیاری چند دانشجوی مبارز شناسایی شدند. عوامل اطلاعاتی با برخورد شدید دانشجویان روبرو شدند و موبایل و دوربین های آنها توسط دانشجویان مصادره شد.

در ساعت ۱:۳۰ بعد از ظهر تجمع بار دیگر حرکت خود را به طرف صحن اصلی دانشگاه ادامه داد و بعد از حدود ۲۰ دقیقه به کار خود پایان داد. در پایان تجمع چیزی که به چشم می خورد روحیه جمعی و بالای دانشجویان و همچنین حمایت عده زیادی از دانشجویان دانشگاه های دیگر و همچنین ورودیهای جدید بود.

در آخر با خبر شدیم تعدادی از دوستانمان موقع خروج از دانشگاه توسط نیروهای اطلاعاتی شناسایی و دستگیر شدند که از اسامی آنها اطلاعی در دست نیست. ■

۸۶/۷/۳۰



گل را می توان به حبس کشید اما بویش را نه!

گزارش ارسالی برای نشریه دانشجویی بذر

امروز از ابتدای صبح دانشگاه پلی تکنیک شاهد جنب و جوش بسیاری بود بنا به فراخوانی که در روزهای قبل در دانشگاه پخش شد قرار بود جمعی در ساعت ۱۲ ظهر در اعتراض به احکام صادر برای سه دانشجوی پلی تکنیکی برگزار شود.

در ساعت ۱۲:۳۰ تجمع با خواندن سرود یار دبستانی آغاز شد. این تجمع با حضور فعال ۷۰۰ نفر از دانشجویان آغاز شد. شعار "دانشجوی زندانی آزاد باید گردد"، "دانشجو دانشجو اتحاد اتحاد" سر داده شد. در این میان پلاکاردهای با مضامین ("اوین پاداش دانشجوی منتقد"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "پیش بسوی تشکل مستقل دانشجویی"، "هرگونه دخالت خارجی محکوم است"، "اتحاد، مبارزه، پیروزی" و "جنبش دانشجویی متحد جنبش کارگری و جنبش زنان") نیز به چشم می خورد. همچنین در ادامه این تجمع تریبون آزادی شکل گرفت که در آن دانشجویانی از انجمن منتخب پلی تکنیک و دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک به صحبت پرداختند و احکام صادره را محکوم کردند. در این میان بیانیه های دانشجویان دانشگاه های مختلف تهران از جمله، علامه، شریف، خواجه نصیر، دفتر تحکیم و همچنین بیانیه "فعالان و دانشجویان چپ دانشگاه های تهران و دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک" خوانده شد.

در ادامه با دخالت بسیج درگیرهایی در گوشه و کنار نیز اتفاق افتاد که با برخورد متقابل از سوی دانشجویان روبرو شد و باعث شد دانشجویان "شعار مرگ بر دیکتاتور" را سر دهند، در این میان از بیرون دانشگاه خبرهای از درگیری دانشجویانی که در محوطه پلی تکنیک بودند و نتوانستند وارد شوند، می رسید. این اخبار همراه با خبر دستگیری تعدادی از



در ساعت ۱۲،۳۰ دانشجویان که تعداد آنها به حدود ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر رسیده بود اقدام به برپایی تریبون آزاد کردند. عده ای از دانشجویان به سخنرانی در خصوص احکام تعلیقی و بازداشت دانشجویان امیرکبیر، کردستان و اهواز پرداختند. در ادامه نیز در خصوص انتصابی بودن مدیریت دانشگاه و استعفا آن حرف زدند و خواستار آزادی بی قید و شرط تمامی دانشجویان زندانی شدند.

در ادامه تریبون آزاد، دو تن از دانشجویان بیانیه هایی از انجمن های دانشگاه های امیر کبیر و شریف را خواندند که خبر دستگیری چند تن از دانشجویان تعلیقی علامه در بیرون محوطه دانشکده رسید، که به موجب آن دانشجویان با سردادن شعار "دانشجوی بازداشتی آزاد باید گردد" به سمت درب اصلی دانشکده حرکت کردند. دانشجویان با اجتماع خود در روبروی درب دانشکده و خیابان مقابل آن خواستار آزادی هر چه سریع تر دانشجویان بازداشتی شدند. در ادامه دانشجویان پس از سر دادن شعارهای "خامنه ای پینوشه ایران شیلی نمی شه" و "مرگ بر دیکتاتور" تجمع خود را ادامه دادند. در این لحظه یکی از "دانشجویان چپ دانشگاه شریف" به سخنرانی پرداخت که در طی سخنان خود با نام بردن از دانشجویان زندانی کردستان و همچنین ۸ تن از دانشجویان زندانی اهواز و دانشجویان زندانی دیگر دانشگاه ها خواستار آزادی بی قید و شرط تمامی دانشجویان زندانی شد در ادامه نیز به این مطلب اشاره کرد که آزادی تمامی دانشجویان زندانی تنها با اتحاد و عمل آگاهانه تمامی دانشجویان متحقق می شود.

در همین اثنا خبر بازداشت ۳ دانشجوی دیگر داده شد که باعث شد دانشجویان اقدام به تعطیل کلاسها کنند. در این میان چند تن از ماموران حراست اقدام به حمله دانشجویان کردند که با مقاومت جانانه از طرف دانشجویان روبرو شدند.

دانشجویان در ادامه تظاهرات خود که تعداد آنها به مراتب بیش از گذشته بود به سمت راهروی اتاق اساتید رفتند و با سردادن شعارهایی خواستار همراهی و همبستگی آنان با دانشجویان شدند. در این میان شعارهای "استاد آزاده، حمایت، حمایت"، "دانشجو، استاد، اتحاد، اتحاد"، "استاد آزاده، این به توهم مربوطه - دانشجوی کلاست، توی اوین محبوسه" سر داده شد.

همزمان خبر بازداشت ۳ تن از دانشجویان دانشگاه پلی تکنیک که قصد خروج از دانشکده را داشتند رسید. در انتها بیانیه "جمعی از فعالان و دانشجویان چپ دانشگاه های تهران" خوانده شد که در آن ضمن اشاره به فضای سرکوب و اختناق کنونی خواستار آزادی بی قید و شرط تمامی دانشجویان زندانی از جمله دانشجویان پلی تکنیک، اهواز و دانشجویان کردستان شده بودند.

در حدود ساعت ۱۵،۳۰ تجمع به پایان رسید و دانشجویان با هماهنگی در دسته های ۳۰ تا ۴۰ نفری از دانشکده خارج شدند.

در پایان با خبر شدیم که در مجموع ۶ نفر از رفقایمان بازداشت شدند که از سرنوشت آنان تا کنون اطلاعی در دست نیست. ■

۸ آبان ۱۳۸۶



دولت ارتجاعی بهتر از این همیشه!

گزارش ارسالی برای نشریه دانشجویی بذر

امروز دانشکده علوم اجتماعی و ارتباطات دانشگاه علامه شاهد تجمع اعتراضی به احکام صادره برای دانشجویان این دانشگاه و محکومیت سه تن از دانشجویان زندانی دانشگاه امیرکبیر و تعدادی از دانشجویان دانشگاه اهواز بود. بنا به فراخوانی که در روز قبل در دانشگاهها انتشار یافت، قرار بود که جمعی در ساعت ۱۲ ظهر برگزار شود. طبق معمول از ساعات اولیه صبح حضور نیروی امنیتی و حراست بشدت مشهود بود و حراست دانشکده سعی می کرد با کنترل کارتهای دانشجویی از ورود دانشجویان تعلیقی و دانشجویان دیگر دانشگاهها جلوگیری کند.

در ساعت ۱۲ ظهر دانشجویان که تعداد آنها حدود ۱۵۰ نفر می شد تجمع را با خواندن سرود یار دبستانی آغاز کردند. حراست نیز برای جلوگیری از ورود دیگر دانشجویان که بیرون در ورودی بودند اقدام به بستن آن کرد که در این هنگام با هماهنگی به موقع دانشجویانی که در بیرون و داخل بودند، اقدام به شکستن در دانشکده کردند. بدین طریق تمام رفقا به هم پیوستند. البته در این میان با دخالت حراست درگیری هایی رخ داد.

دانشجویان اقدام به دادن شعارهایی با این مضامین کردند: "دانشجوی زندانی آزاد باید گردد"، "تعلیق دانشجو ملغی باید گردد"، "رئیس انتصابی استعفا استعفا"، "جنیش دانشجویی آماده قیام است"، "دانشجو می میرد ذلت نمی پذیرد" و "مرگ بر دیکتاتور".

پلاکاردهایی نیز به همین مضمون در میان جمعیت به چشم می خورد. به همراه اسامی دانشجویان بازداشتی تمامی دانشگاه ها.